

امیر یا لیسہ

برای نوجوانان

محمد رضا قربانی



امپریالیسم

برای نوجوانان

محمدرضا قربانی

انتشارات ارمغان - خیابان فروردین

امیر یالسم
محمدرضا قربانی
چاپ اول - بهار ۵۹



اول صبح بود، مردم ده یکی یکی دنبال کار روزانه‌شان از خانه بیرون می‌آمدند، دکاندارها در مغازه‌هایشان را باز کرده در انتظار مشتری پشت پیشخوان نشسته بودند. زن‌ها و بچه‌ها برای خرید نان به سراغ نانوايي و بعد برای خرید پنیر و شیر و چیزهای مورد احتیاجشان به چند دکانی که در آنجا وجود داشت می‌رفتند.

«مرد» نیز از خانه بیرون آمد، اما از کوله‌باری که بر دوش داشت معلوم بود قصد سفر دارد. او چهره‌ای آشنا برای مردم ده بود و وقتی که او را کوله‌بار بر دوش دیدند پیش آمدند و همه با هم گفتند:

اغور بخیر؟

مرد جواب داد - می‌روم به شهر آزادی.

مردم که از مدت‌ها پیش در انتظار چنین روزی بودند خوشحال شدند، دورش را گرفتند و برای او آرزوی موفقیت کردند. مرد نگاهی به آسمان انداخت؛ آسمان صاف و درخشان بود. لبخندی از



روی رضایت زد بعد سرش را پائین انداخت و به راه افتاد. مردم درحالی که
 چشمان مهربان و امیدوار خود را به او دوخته بودند، خود را کنار کشیده راه را
 برایش باز کردند.
 «مرد» ده را پشت سر گذاشت و به جنگل زد. پس از اینکه مدتی راه رفت
 به گرگی گرسنه برخورد. گرگ که ناگهان به چنین طعمه‌ی غیرمنتظره‌ای دست



یافته بود، لبانش را با زبان لیسید و گفت:

«ای جوان! خود را آماده‌ی مرگ کن، زیرا می‌خواهم تورا بخورم.»

مرد گفت: «مگر من چه کرده‌ام که می‌خواهی مرا بخوری؟»

گرگ گفت: «تو کاری نکرده‌ای، ولی خوی من این است که انسانها و حیوانها را هنگام گرسنگی بدرم و شکم را سیر کنم.»

مرد گفت: «تو خیلی بی‌رحم هستی.»

گرگ گفت: «گناه من چیست؟ گرسنگی مرا بیرحم بار آورده است.»

مرد گفت: «ولی من آرزویی دارم که باید به آن برسیم.»

گرگ گفت: «آن آرزو چیست؟»

مرد گفت: «رسیدن به آزادی. بله من عازم شهر آزادی هستم و می‌خواهم برای مردم آزادی بخرم.»

گرگ گفت: «حالا که اینطور است من با یک شرط از خوردن تو صرفنظر میکنم و آن اینکه برای من هم آزادی بخری.

اگر این کار را بکنی من به راحتی و آزادانه می‌توانم بدون ترس از چوپان و سگ‌های او به گله‌های گوسفند حمله کنم.»

مرد قول داد که برای گرگ آزادی بخرد. سپس راه خویش را دنبال کرد. آفتاب از لابلای شاخه‌های دختران نور افشانی می‌کرد. صدای قدمهای مرد در آواز پرندگان محو و نابود میشد. ظهر خسته و کوفته میان چند درخت به استراحت نشست؛ نان و پنیری خورد و همین که بلند شد راهش را دنبال کند آهویی در مقابلش ظاهر شد.

آهو گفت: «تو همان شخصی هستی که عازم شهر آزادی است؟»

مرد جواب داد: «بله. ولی تو از کجا می‌دانی؟»

آهو گفت: «پرنده‌ای که با هم دوست هستیم این خبر را به من رساند.»

مرد گفت: «پرنده از کجا دانسته؟»

آهو گفت: «گفتگویت را با گرگ شنیده.»

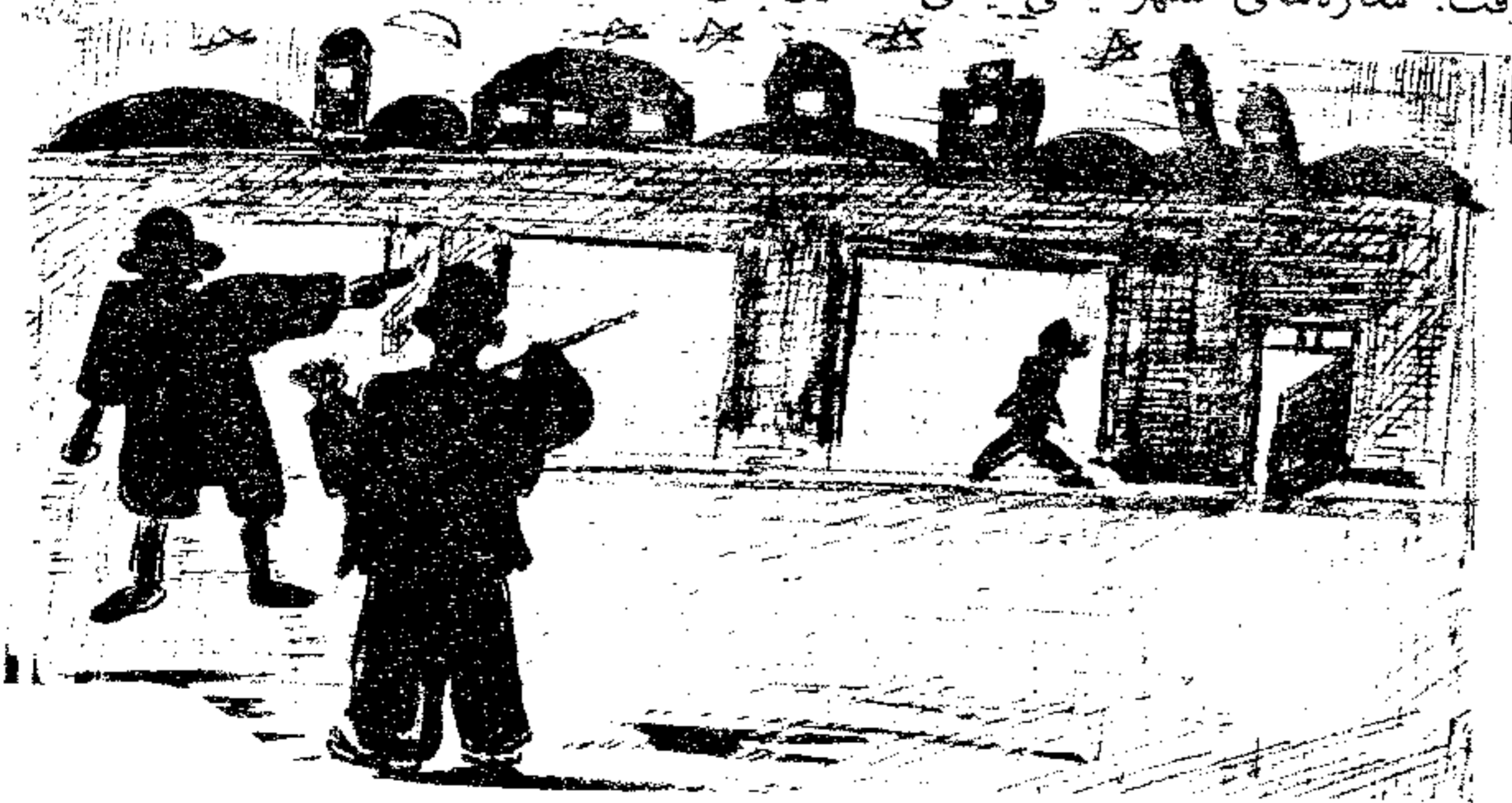
مرد دیگر حرفی نزد و همین که خواست حرکت کند آهو گفت: «قول میدهی برای من هم آزادی بخری؟»

مرد توجهی به تقاضای آهو نکرد؛ آهو گفت:



«همان گرگی که با تو گفتگو می کردی که آزادی مرا ربوده است و زندگی شیرین را بر من تلخ کرده است من آزادی را برای رهایی از اومی خواهم.»
 مرد دلش به حال او سوخت و قول داد برای او هم آزادی بخرد و به راهش ادامه داد. نزدیکیهای غروب به آخر جنگل رسید؛ تپه‌ای نمایان گشت. آرام به طرف تپه رفت. ابرهای پراکنده‌ای آسمان را گرفته بودند. با سختی خود را به بالای تپه رساند. شهر به خوبی پیدا بود. کوله‌بارش را زمین گذاشت و نشست تا کمی خستگی به در کند.

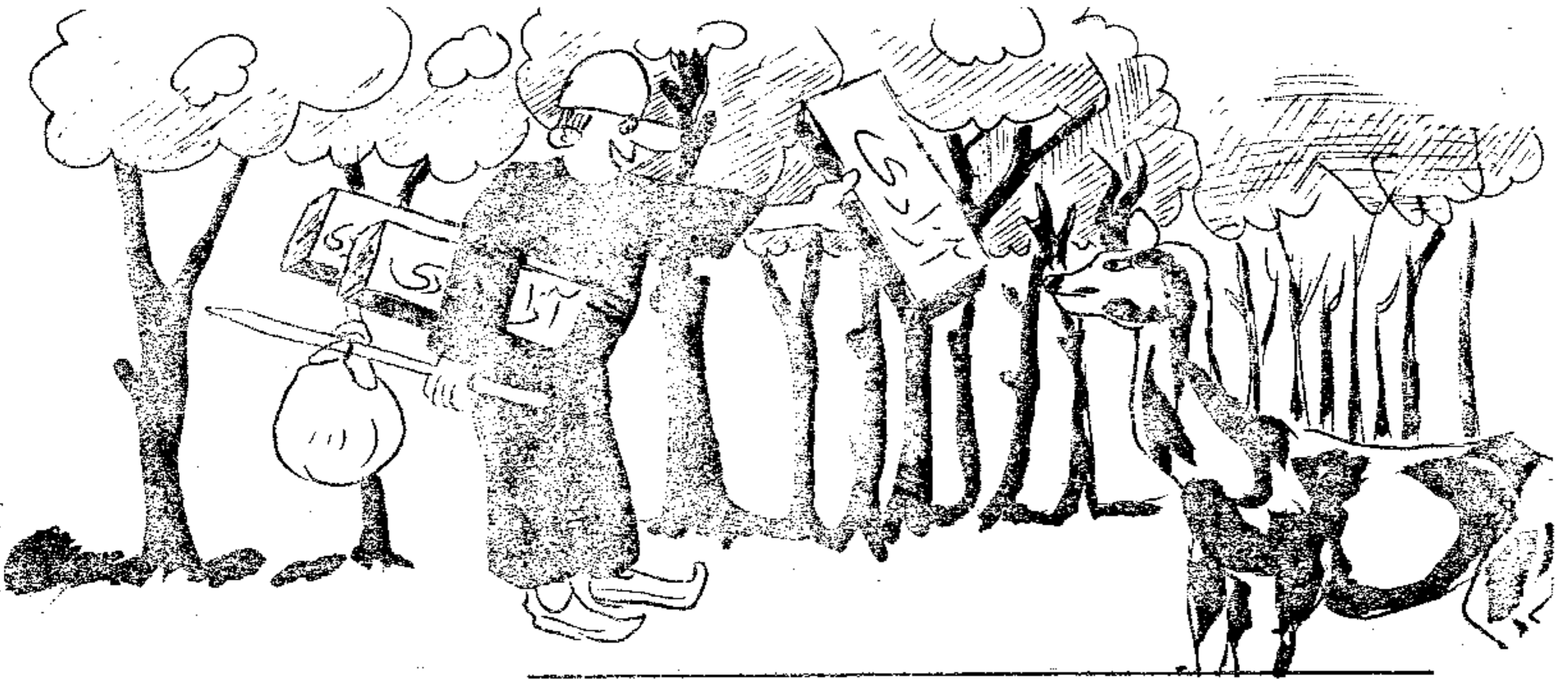
پس از مدتی وقتی هوا تاریک شد برخاست و از تپه به طرف شهر پائین رفت. مغازه‌های شهر یکی یکی تعطیل می‌کردند. رفت و آمد در خیابانها کمتر



می‌شد. روشنی چراغ از پنجره خانه‌ها بیرون می‌زد. مرد از رهگذری سؤال کرد:

«کجا می‌توانم آزادی بخرم؟» رهگذر جواب داد:
«همه دکانها دارند.»

صبح روز بعد درحالی که سه بسته در دست داشت روانه شهر خود شد. آزادیها بسته‌بندی شده بودند، یک بسته برای خود و مردم شهر، یک بسته برای آهو و یک بسته هم برای گرگ. وارد جنگل شد. از میان درختها عبور کرده و آنها را دسته دسته پشت سر گذاشت. پس از مدتها راهپیمایی به آهو رسید.



یکی از بسته‌ها را به او داد و راه افتاد. در راه گرگ هم بسته آزادیش را گرفت.



پس از آن با شتاب فراوان به سوی شهر قدم برداشت، به شهر رسید، يك سرد به خانه رفت، درها و پنجره‌ها را محکم بست تا وقتی بسته را باز می‌کند، آزادی فرار نکند. سپس با علاقه بسیار در بسته را باز کرد و با تعجب دید که پرنده‌ای از بسته بیرون پرید و لب پنجره نشست.



مرد انگشت به دهان مانده بود که این دیگر چه جور آزادی است؟
پرنده به زبان در آمد و گفت:

«تو به دنبال آزادی هستی؛ ولی شهری هم که تو رفته‌ای و به خیال خودت آزادی خریده‌ای یکی از شهرهای همین کشور است. اگر آزادی در آنجا بود در اینجا هم بود. راستش در آن شهر به پرنده می‌گویند آزادی و چون آنجا هم پرنده فراوان است اسمش شده شهر آزادی. تازه گذشته از این دوست عزیز، مگر آزادی خریدنی است؟»

مرد گفت: «آیا غیر از این است؟»

پرنده خندید و گفت: «اول بگو بینم تو آزادی را برای چه می‌خواهی تا من هم بگویم چطور باید به آزادی رسید.»

مرد گفت: «می‌خواهم آن را به مردم بدهم تا دیگر از سرمایه‌داران نترسند و آزادانه هرچه می‌خواهند بگویند. راستش مردم کشور ما به‌خصوص آنهایی که در کارخانه کار می‌کنند با اینکه صبح تا شب زحمت می‌کشند به‌شدت فقیر و گرسنه هستند.» مرد حرفش را قطع کرد و کنار پنجره آمد. پنجره را باز کرد و گفت:

«آن دودها را می‌بینی؟»

پرنده گفت: «بله.»

مرد گفت: «آنها دود کارخانه‌ها هستند. خانه‌های اکثر کارگران هم در



همان اطراف است که البته بیشتر به خرابه‌ها شبیه هستند تا به‌خانه. اسباب‌بازیهای بچه‌هایشان سنگ و گرد و غبار و لجن و آشغالهای محل است. آنها با تمام زحماتی که می‌کشند از همه ندارترند. در عوض صاحبان کارخانه‌ها بدون کوچکترین زحمتی بهترین کاخها و ویلاها را دارند. بهترین غذاها را می‌خورند. گرانترین مشروبات را می‌نوشند و خلاصه تمام زندگیشان را صرف خوش گذرانی و عیاشی می‌کنند. اینها علاوه بر اینکه خود را صاحب تمام کارخانه‌ها می‌دانند همه کاره‌ی کشور هم هستند. مثلاً یکی از سرمایه‌داران رئیس جمهور کشور است و هیچ کس از ترس او جرأت حرف زدن ندارد. بله پرنده عزیز من آزادی را خریده‌ام تا به زحمت‌کشترین طبقه یعنی کارگران بدهم



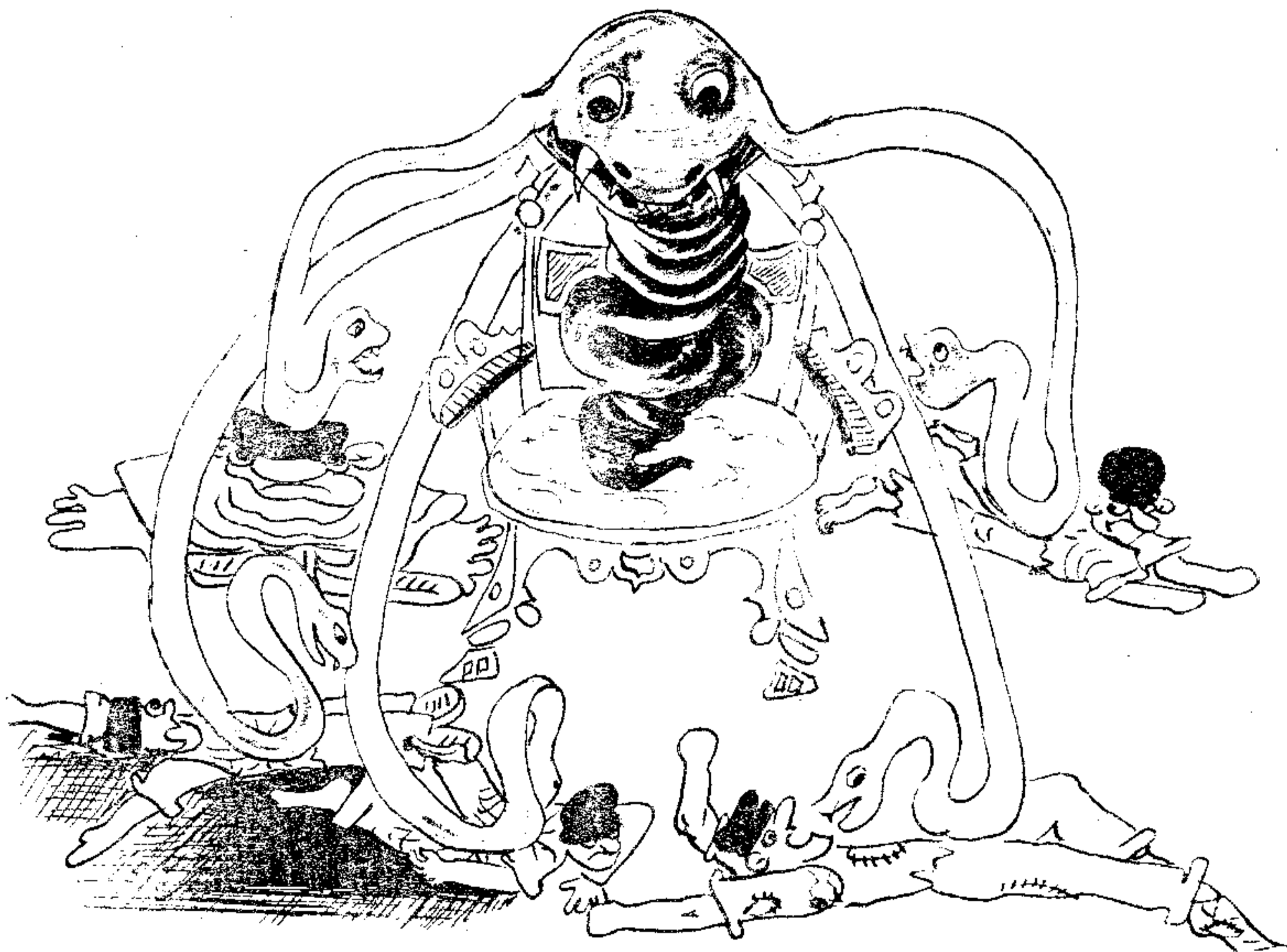
تا آزادانه تمام دردها و خواسته‌های خود را بگویند.»

پرنده گفت: «دوست عزیز همان طور که آزادی خریدنی نیست، دادنی هم نیست. آزادی بدست آوردنی است. برای آزادی باید آگاهانه مبارزه کرد و خون داد. خلاصه مردم این کشور وقتی به آزادی واقعی و برابری خواهند رسید که دست امپریالیسم را از این کشور قطع کنند.»

مرد با کنجکاوی پرسید: «امپریالیسم دیگر چیست؟»

پرنده گفت: «امپریالیسم از کلمه امپریال می‌آید. امپریال هم یعنی امپراطوری. معنی کلمه امپریالیسم طرفداری از امپراطوری است. امپریالیست هم به کشور یا به کسی می‌گویند که طرفدار امپراطوری می‌باشد. منظور از

امپراطوری این است که حکومتی سرزمینهای زیادی را تصرف کرده و ملتها را مجبور کند تابع حکومتی که سرزمینهای آنها را گرفته است بشود. بنابر این معنی ساده امپریالیسم تجاوز به کشورهای دیگر و جهانگیری است. امپریالیسم مانند ماری است که هزار سر دارد. البته همه می دانند که در واقع مار هزار سر



وجود ندارد، ولی من از این به بعد بعضی وقتها به جای امپریالیسم می گویم مار هزار سر. بخاطر اینکه بعضی وقتها اینطور بهتر و ساده تر می توانم در مورد امپریالیسم صحبت کنم.

خوب حالا پردازیم به اصل موضوع. مار هزار سر اولش هزار سر نداشت بلکه تعداد سرهایش از صد تا هم کمتر بود. هرچه بیشتر سنش بالا می رفت و رشد می کرد تعداد سرهایش هم بیشتر میشد. بالاخره برای اولین بار در انگلستان تعداد سرهای مار به هزار رسید.

وقتی مار دارای هزار سر می‌شود یعنی پیر شده است و دارد آخرین مرحله زندگی را می‌گذراند.

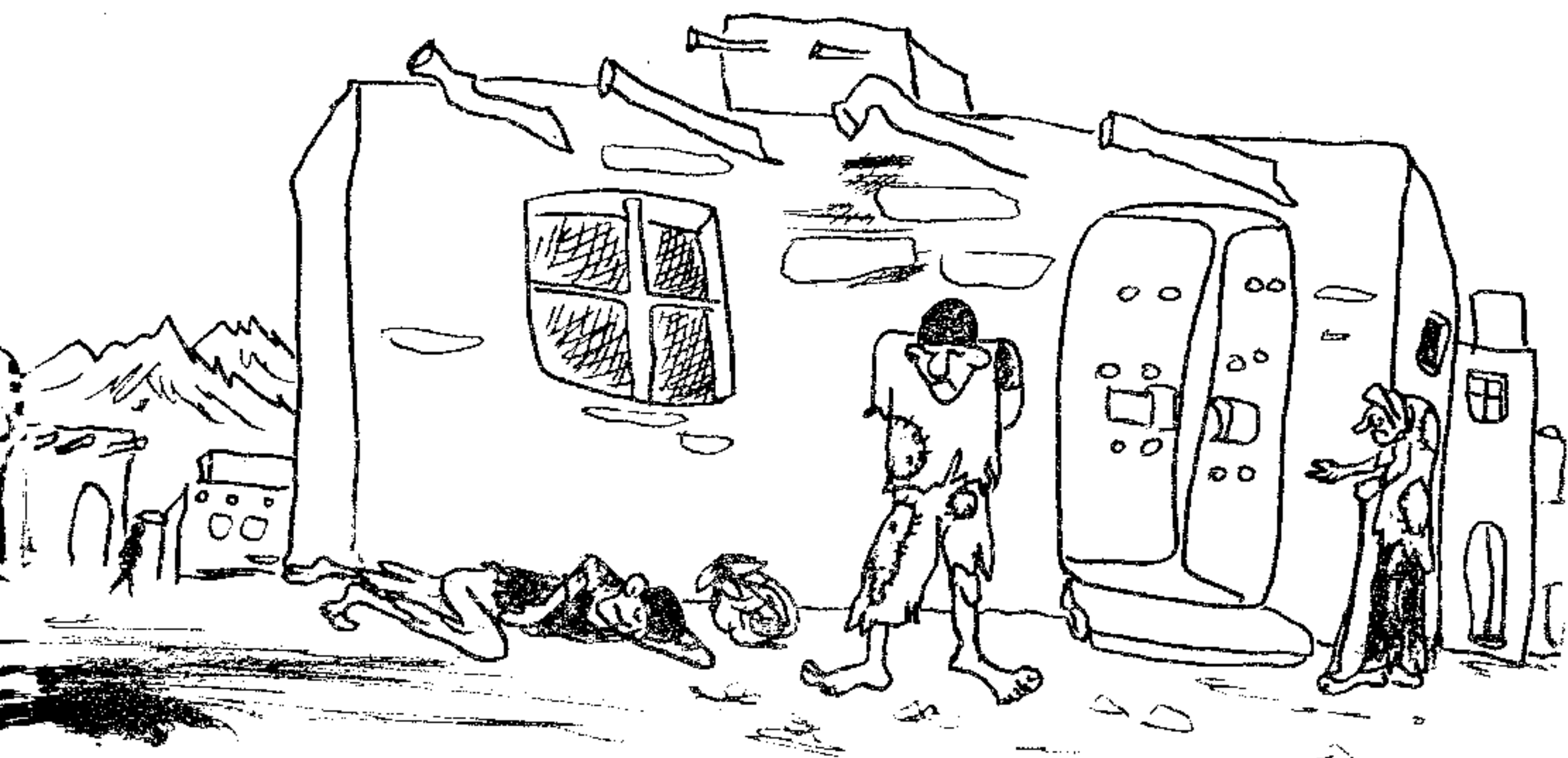
مرد گفت: «منظورت از این که مار هزار سر ماری است که پیر شده این است که امپریالیسم آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری است؟»

پرنده گفت: «بله منظور از مار، نظام سرمایه‌داری و منظور از مار هزار سر امپریالیسم می‌باشد. بنابراین وقتی سرمایه‌داری تکامل یابد و رشد کند سرانجام پا به آخرین مرحله خود امپریالیسم می‌گذارد. در اینجا یعنی سرمایه‌داری پیر شده و نزدیک‌های مرگش است.»

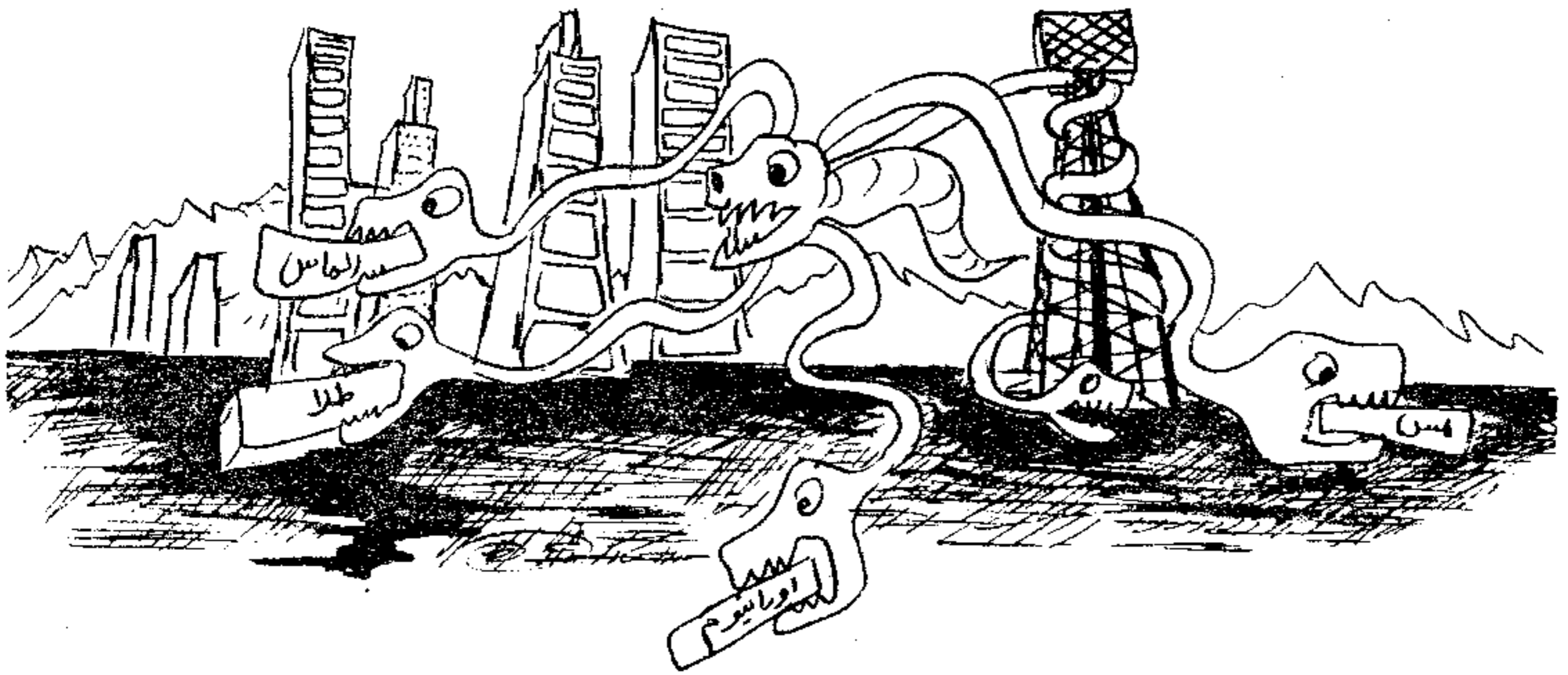
مرد گفت: «می‌توانی قصه مار هزار سر را به‌طور مفصل برایم بگویی؟»

پرنده گفت: «اگر حوصله‌اش را داشته باشی همین قصه را داشتم. این قصه سینه به‌سینه پدران و مادران ما گشته تا به‌من رسیده.

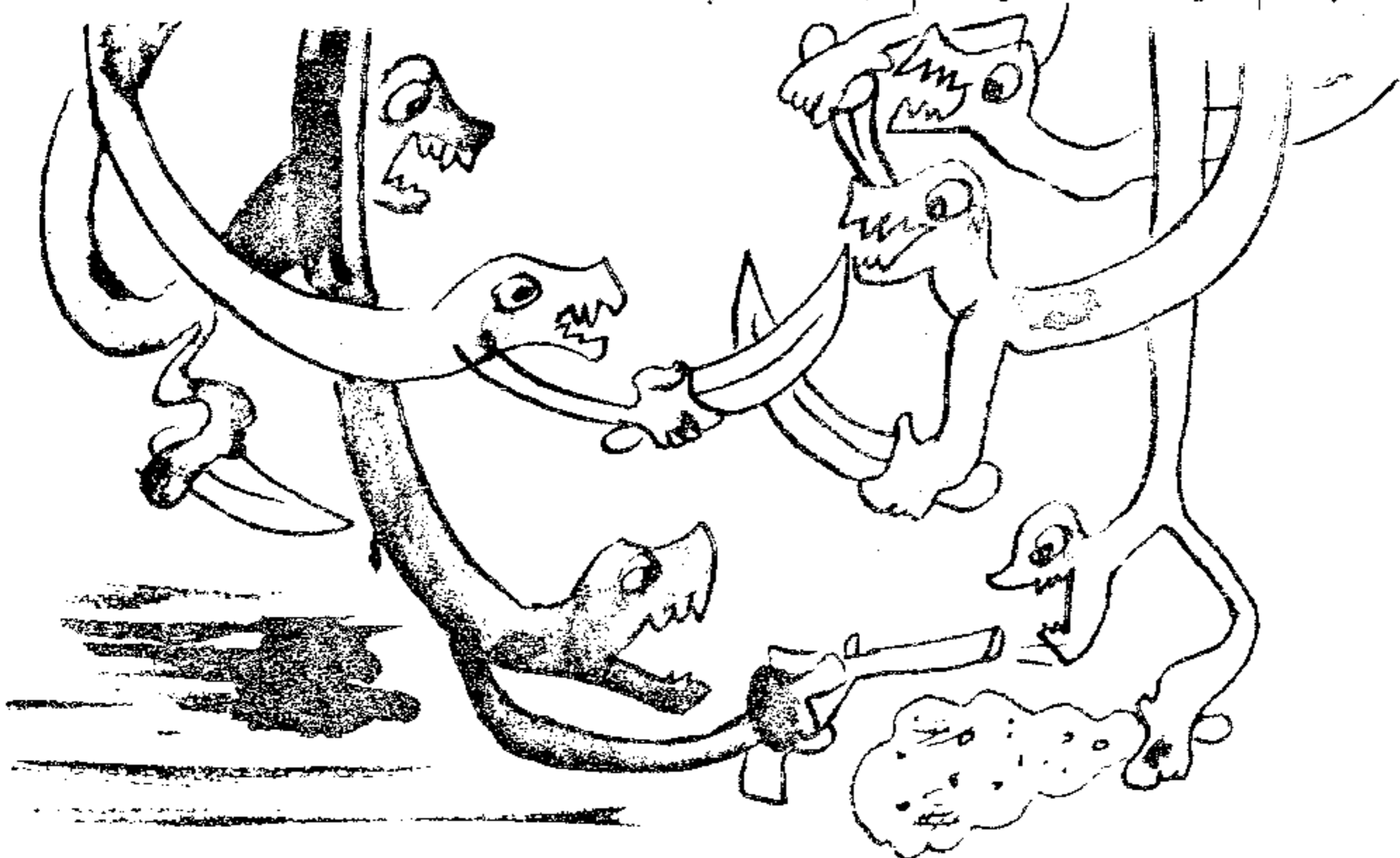
یکی بود یکی نبود، غیر از من و تو خیلی چیزها بود. توی این کره زمین کشورهای زیادی هستند که در آنها مار وجود دارد. ولی آن زمانها هنوز هیچکدام از آنها هزار سر نشده بود؛ تا اینکه در یکی از کشورها تعداد سرهای مار خیلی زیاد شد، البته به‌هزار نرسید ولی دیگر چیزی نمانده بود که دارای هزار سر بشود. مردم این کشور بسیار فقیر و بی‌چیز بودند. اگر از آنها می‌پرسیدند که چرا فقیر و بی‌چیز هستید جواب می‌دادند: «قسمت ما این بوده است، سرنوشت اینطور



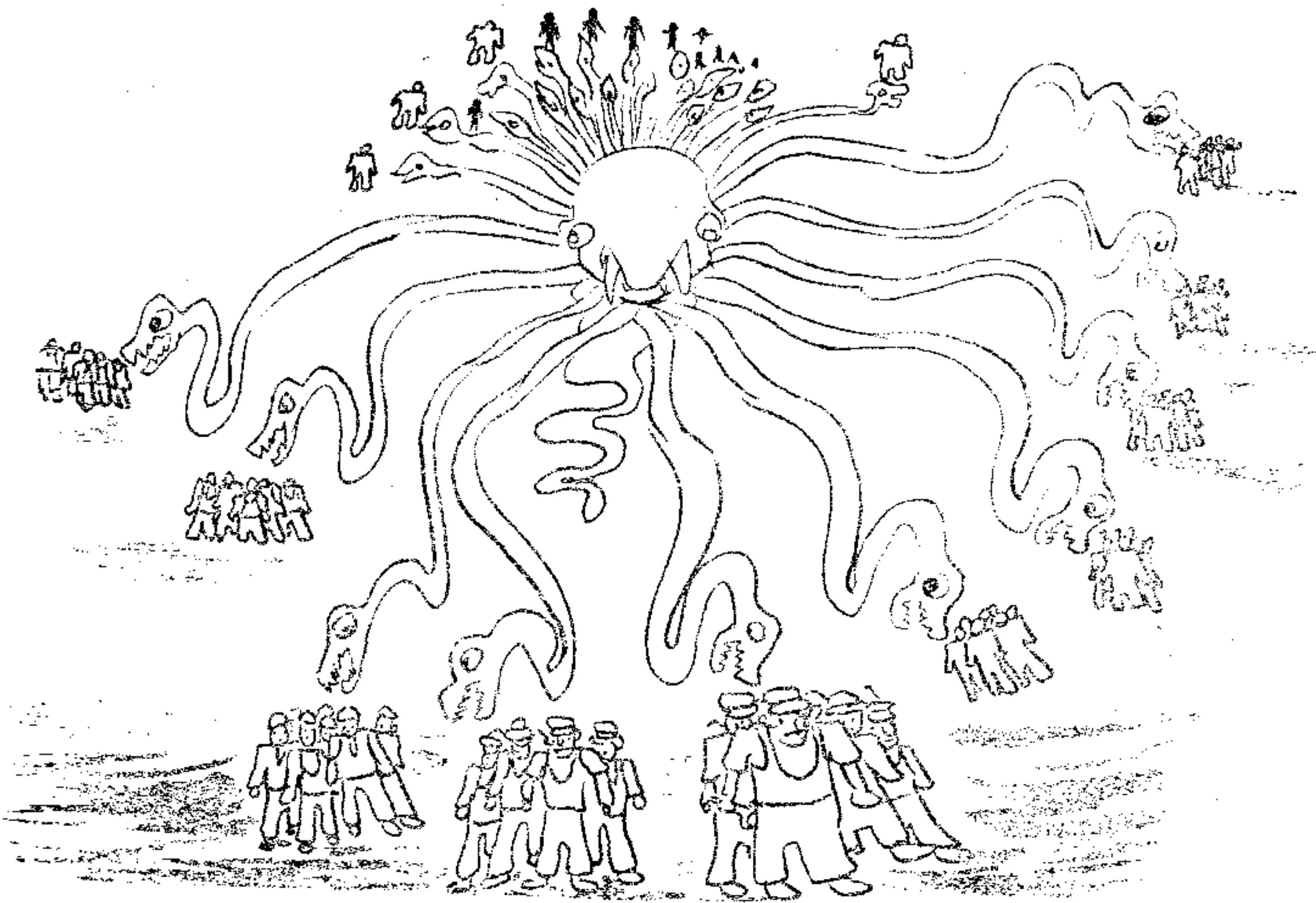
خواسته است!» و از اینجور حرف‌ها. اما علت اصلی چیز دیگر بود. آنهم وجود ماری بود که داشت دارای هزار سر میشد. بله. توی همان کشور، مار بزرگی وجود داشت که تمام ثروت مردم کشور، مثل معدنهای طلا، مس، الماس، نفت و خیلی



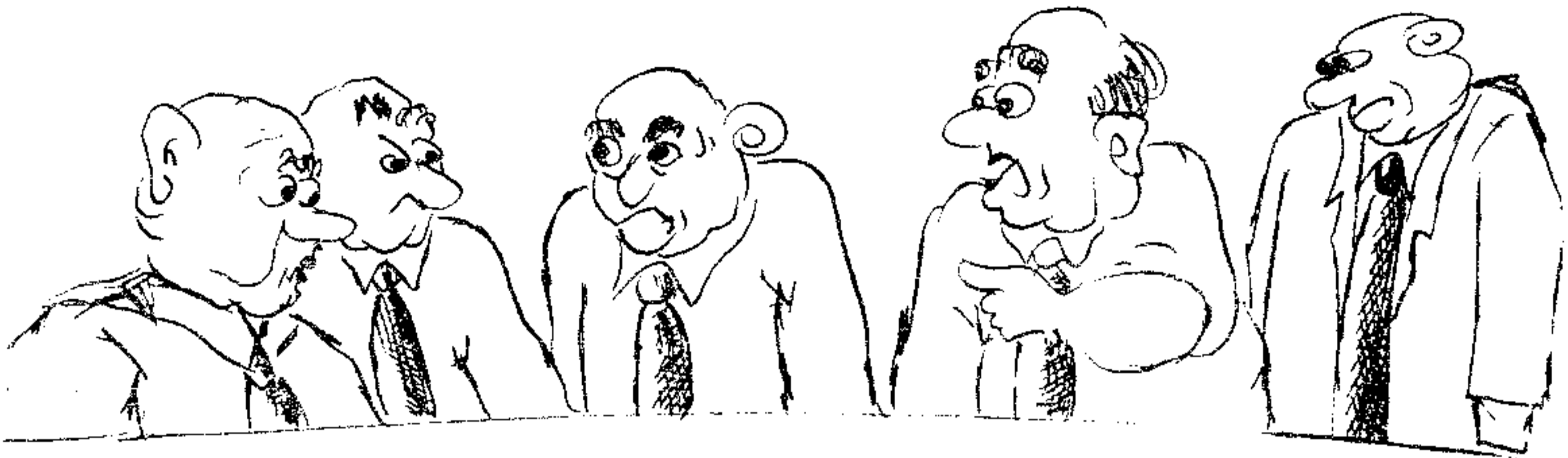
چیزهای دیگر را غارت می‌کرد. سرهای این مار (منظور از سرهای مار، سرمایه‌داران است.) هرکدام دارای بهترین زندگی بودند. البته ناگفته نماند که این سرها با اینکه مال یک تن بودند و به‌همه‌ی آنها از قلب مار خون می‌رسید باز هم با هم نمیساختند و هر کدام میخواست پول و ثروت بیشتری داشته باشد. این بود



که دست به رقابت با یکدیگر میزدند. رقابت در تولید. بین سرهای مار ده تا سر وجود داشت که از بقیه خیلی بزرگتر بودند. تعداد کارگرهایی که برای هر کدام از این ده سر کار می کردند خیلی بیشتر از تعداد کارگرهایی بود که برای بقیه کار می کردند. تعداد تمام کارگرها بیست هزار تا بود. از این بیست هزار تا ده هزار نفر برای ده سر بزرگ کار می کردند و ده هزار نفر دیگر برای بقیه. یعنی نصف تعداد تمام کارگرها برای ده سر و نصف دیگر برای نهصد و نود (۹۹۰) سر کار می کردند.



حالا خودت حساب کن، وقتی بین سرها رقابت باشد، مسلماً آن ده سر بزرگ (منظور سرمایه داران بزرگ است) بیشتر تولید خواهند کرد. در واقع بیش از نصف چیزهای تولید شده توسط آنها انجام می گرفت. خلاصه پس از سالها، ده سر بزرگ به این نتیجه رسیدند: «حالا که رقابت همه‌ی ما (سرمایه داران بزرگ و کوچک) باعث شد که تقریباً تولیدات فقط در دست ما ده سر بزرگ جمع شود بهتر است با هم متحد شویم و رقابت را کنار بگذاریم. اینطور هم راحت می توانیم



قیمت کالاهایمان را هرچه دلمان خواست بالا ببریم، هم راحت می‌توانیم تولیدات را کنترل کنیم و هم ضربه‌ای به سرمایه‌داران کوچکی (سرهای کوچک مار) که هنوز می‌خواهند رقابت کنند، می‌زنیم.»

بله، آنها ده سر بودند و سازش بین ده سر خیلی راحت بود. سرانجام رقابت آزاد علاوه بر اینکه خود بخود احتیاجات جامعه را در نظر نمی‌گرفت، باعث شد که تولیدات يك جا جمع شود. این جمع شدن تولید در يکجا (یعنی تمرکز تولید) نیز بتدریج انحصار را بوجود آورد. یعنی اینکه رقابت آزاد به انحصار تبدیل شد. اینجا بود که تعداد سرهای مار به هزار رسید. یعنی سرمایه‌داری پای خود را به آخرین مرحله‌اش، امپریالیسم گذاشت.



سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه تولیدات را کاملاً در دست خود بگیرند سعی می‌کردند بوسیله‌ی حقه‌هایی سرمایه‌داران کوچک را هم مجبور کنند یا به آن‌ها بپیوندند یعنی با آنها متحد شوند که دست از رقابت بردارند. و یا ورشکست



شوند. بعضی از حقه‌ها از این قرار بود: مثلاً با خریداران چیزهای تولید شده یا بهتر بگوئیم با خریداران کالاها قرارداد می‌بستند که فقط از آنها، یعنی از سرمایه‌داران بزرگ کالاهایشان را بخرند. یا مثلاً با کارگران قرارداد می‌بستند که فقط برای آنها کار کنند یا با هر حيله‌ای که شده بود نمی‌گذاشتند مواد اولیه، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا، به آن احتیاج داشت، به سرمایه‌داران کوچک برسد. و از اینجور چیزها.

مرد گفت: «سرمایه‌داران کوچک به چه صورتی به سرمایه‌داران بزرگ

می‌پیوستند؟»

پرنده گفت: «سرمایه‌داران کوچک با سرمایه‌ای که داشتند در شرکتهای

سهامی شرکت می‌کردند. یعنی اینکه يك یا چند سهام می‌خریدند.»

مرد گفت: «من از شرکتهای سهامی هیچی نمی‌دانم. لطفاً اگر ممکن است

کمی بیشتر و ساده‌تر در این مورد برایم حرف بزنید.»

پرنده گفت: «قبلاً گفتیم رقابت بین سرمایه‌داران باعث شد که تولیدات یکجا جمع شود (تمرکز تولید). این جمع شدن تولید در یکجا، سرمایه‌داران کوچک را در وضع خطرناکی قرار می‌داد. سرمایه‌داران می‌دانستند که برای بوجود

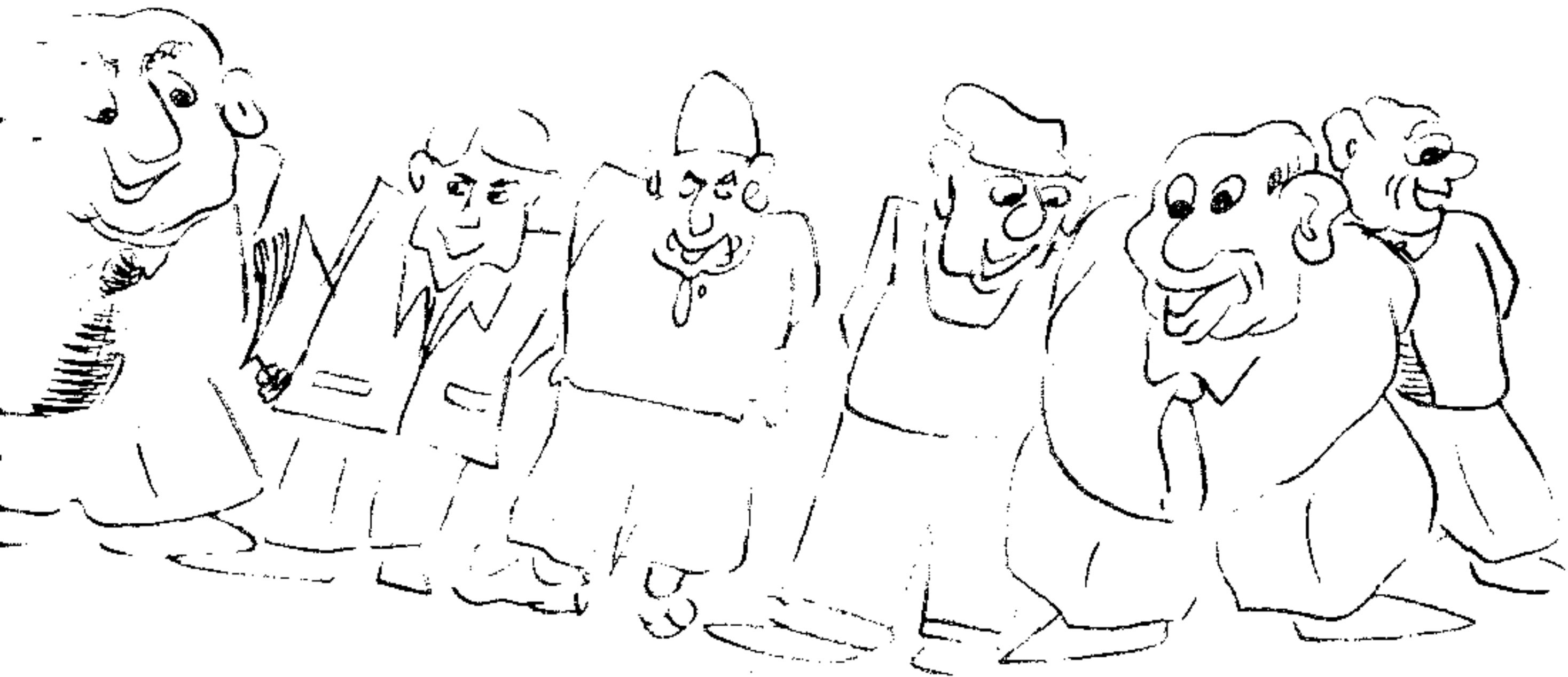


آوردن يك شرکت صنعتی یا تجارتي و یا غیره احتیاج به سرمایه‌های بزرگی است. چون اگر شرکتی با سرمایه‌ی کم تأسیس می‌شد، یعنی بوجود می‌آمد، نمی‌توانست دوام بیاورد. پس آمدند و سرمایه‌ی بزرگی را برای بوجود آوردن شرکتی در نظر گرفتند. این سرمایه را به قسمتهای زیادی تقسیم کردند. مثلاً فرض کنیم برای تأسیس يك شرکت صنعتی به ده هزار تومان سرمایه احتیاج است (مبلغ را عمداً کم گرفته‌ایم که بیان مطلب ساده‌تر باشد). خب این ده هزار تومان را به ده هزار قسمت تقسیم می‌کنند. هر قسمت برابر است با يك تومان.

حالا هر سرمایه‌دار به اندازه‌ی توانائیش پول يك و یا چند قسمت (سهام) را می‌دهد و يك برگ سهام می‌گیرد. در این شرکت حتی دهقانان هم می‌توانند سهامدار شوند. آنها می‌توانند با پرداخت يك و یا دو قسمت (يك و یا دو تومان) يك برگ سهام بگیرند.»

مرد گفت: «پس شرکتهای سهامی بنفع دهقانان هم هست؟»

پرنده گفت: «ظاهراً اینطور بنظر می‌رسد که سرمایه‌داران حتی به دهقانان فرصت می‌دهند که سرمایه‌گذاری کنند.»



مرد گفت: «مگر غیر از این است؟»

پرنده گفت: «سرمایه‌داران بزرگ تا کاری برای آنها سود نداشته باشد دست به آن نمی‌زنند. پس صد درصد این هم حيله است. سرمایه‌داران بزرگ این راه علاوه بر اینکه سرمایه‌داران کوچک را از سر راه خود کنار می‌زنند. سرمایه‌های آنها را هم بطرف خود می‌کشند. پرواضح است که بزرگترین سهامداران در شرکت، سرمایه‌داران بزرگ هستند. بنابراین همه کاره‌ی شرکت هم آنها می‌باشند. آنها بیش از نه هزار تومان از ده هزار تومان سرمایه را پرداخت می‌کنند. البته همیشه اینطور نیست. گاهی سرمایه‌داران بزرگ، سه هزار تومان از ده هزار تومان سرمایه را می‌دهند؛ با این حال باز هم همه کاره‌ی شرکت خواهند بود. و بقیه که هفت هزار تومان سرمایه را داده‌اند هیچ کاره‌اند؛ و پول آنها برای چند سرمایه‌دار بزرگ کار می‌کند.

نمی‌دانم متوجه شدی که سرمایه‌داران بزرگ چطور از يك طرف سرمایه‌های کوچک (از سرمایه‌های کوچک سرمایه‌داران کوچک گرفته تا پول جزئی يك دهقان بیچاره) را پیش خود جمع می‌کنند، و از طرف دیگر سرمایه‌داران کوچک را از سر راه خود کنار می‌زنند و مانع رقابت آنها میشوند؟»

مرد گفت: «بله، ولی چیزی که من هنوز متوجه آن نشده‌ام این است که

چرا آنها با رقابت مخالف بودند؟»
 پرنده گفت: «همانطور که قبلاً گفتم، سرمایه‌داران بزرگ خیلی بیش از نصف تولیدات را تولید می‌کردند. یعنی اینکه اکثر تولیدات در دست این سرمایه‌داران بزرگ بود. حالا حساب کن چون سرمایه‌داران بزرگ همه بزرگ و قوی بودند، یعنی زور و سرمایه‌شان زیاد بود اگر می‌خواستند با یکدیگر رقابت کنند، جز ضرر زدن به خود کاری نکرده بودند. مثلاً فرض کن دو تا از سرمایه‌داران، پارچه تولید می‌کردند، هر کدام از این دو سرمایه‌دار میخواست کالايش که پارچه است بهتر فروش برود. برای این کار با هم دست به رقابت میزدند. بعنوان مثال یکی قیمت کالایش را گران میزد، و دیگری ارزانتر. در نتیجه آنکه قیمت کالایش گران بود کالا روی دستش میماند و آنهم که کالایش را



ارزان می‌فروخت، سود چندانی نصیبش نمیشد این بود که به این فکر افتادند که با هم سازش و اتحاد کنند.

یعنی اتحادیه‌هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بین خود بستند که با هم جیب مردم را خالی کنند. بعد از آن دیگر قیمت کالاها را به میل خودشان بالا می‌بردند.»

مرد گفت: «آنها چگونه قیمت‌ها را کنترل می‌نمودند؟ و چگونه به انحصاری کردن تولید کمک می‌کردند؟»

پرنده جواب داد: «بوسیله کارتل، سندیکا، تراست و غیره.»



مرد گفت: «کارتل، سندیکا و تراست یعنی چه؟»

پرنده گفت: «کارتل قراردادی است که بین سرمایه‌داران بزرگ —

میشود. کارتل قیمت کالا و مقدار کالایی را که هر کارخانه و شرکت سهامی تولید کنند تعیین می‌کند.

طبق این قرارداد بازارهای فروش هم بین سرمایه‌داران بزرگ تقسیم می-

شود. کارتل اتحادی است بین سرمایه‌داران، که راحت بتوانند قیمت کالاها را ببرند، بدون اینکه کسی کالایش را از دیگر ارزانتر بفروشد.



سندیکا - سندیکا هم یکی از اتحادیه‌های سرمایه‌داران است. این اتحادیه، هم خرید موادخام یعنی خرید موادی که کارخانه‌ها و شرکتها برای تولید کالا به آنها احتیاج دارند و هم فروش کالاهای تولید شده را به عهده دارد.



تراست - تراست نیز اتحادیه سرمایه‌داران است. قدرت تراست خیلی زیاد است. زیرا میتواند هرگاه به صلاح و منفعت سرمایه‌داران بزرگی که در تراست شرکت کرده‌اند باشد يك شرکت را تعطیل و یا آن را از جایی به جای دیگر منتقل نماید.



بله سرمایه‌داران بزرگ بوسیله کارتل‌ها و سندیکاها و تراست‌ها رقیب از بین بردند. آنها بوسیله وارد کردن سرمایه‌داران کوچک در شرکت‌های (همانطور که قبلاً گفتم) در واقع آنها را وارد قراردادهای خود (یعنی کارتل سندیکا و تراست‌ها) کردند. هرکس هم که نمی‌خواست وارد این اتحادیه‌ها به رقابت علاقه داشت وضعش روشن است چه می‌شد. سرمایه‌داران کوچکی نمی‌خواستند رقابت را کنار بگذارند و به سرمایه‌داران بزرگ بپیوندند، حتی ورشکستگی و نابودی تهدیدشان می‌کرد. ولی آیا خیال می‌کنی انحصار میتو - بطور کلی رقابت را از بین ببرد؟ اگر این طور فکر میکنی اشتباه است. ج انحصار بطور کلی رقابت را از بین نمی‌برد.

درست است که سرمایه‌داران بزرگ بوسیله انحصار توانسته‌اند رقابت قیمت گذاشتن روی کالا را از بین ببرند. ولی از بین رفتن این رقابت و بوج آمدن انحصار، رقابت و مبارزه دیگری را بین سرمایه‌داران بزرگ که متحد بودند و قراردادهایی بسته بودند و طبق آن قراردادهای بازار فروش بین‌شان تنگ میشد، هم چنین مقدار کالایی که هر شرکت باید تولید میکرد تعیین میگشت. برای به دست آوردن بازارهای خوب و یا برسر اینکه هر کدام بتوانند بیشتر تولید کنند بوجود آورد.

بله دوست عزیز! رقابت آزاد که باعث شد تولیدات يك جا جمع شود. انحصار به وجود بیاید از بین رفت ولی رقابت‌های دیگری بین سرمایه‌داران بزرگ در گرفت.

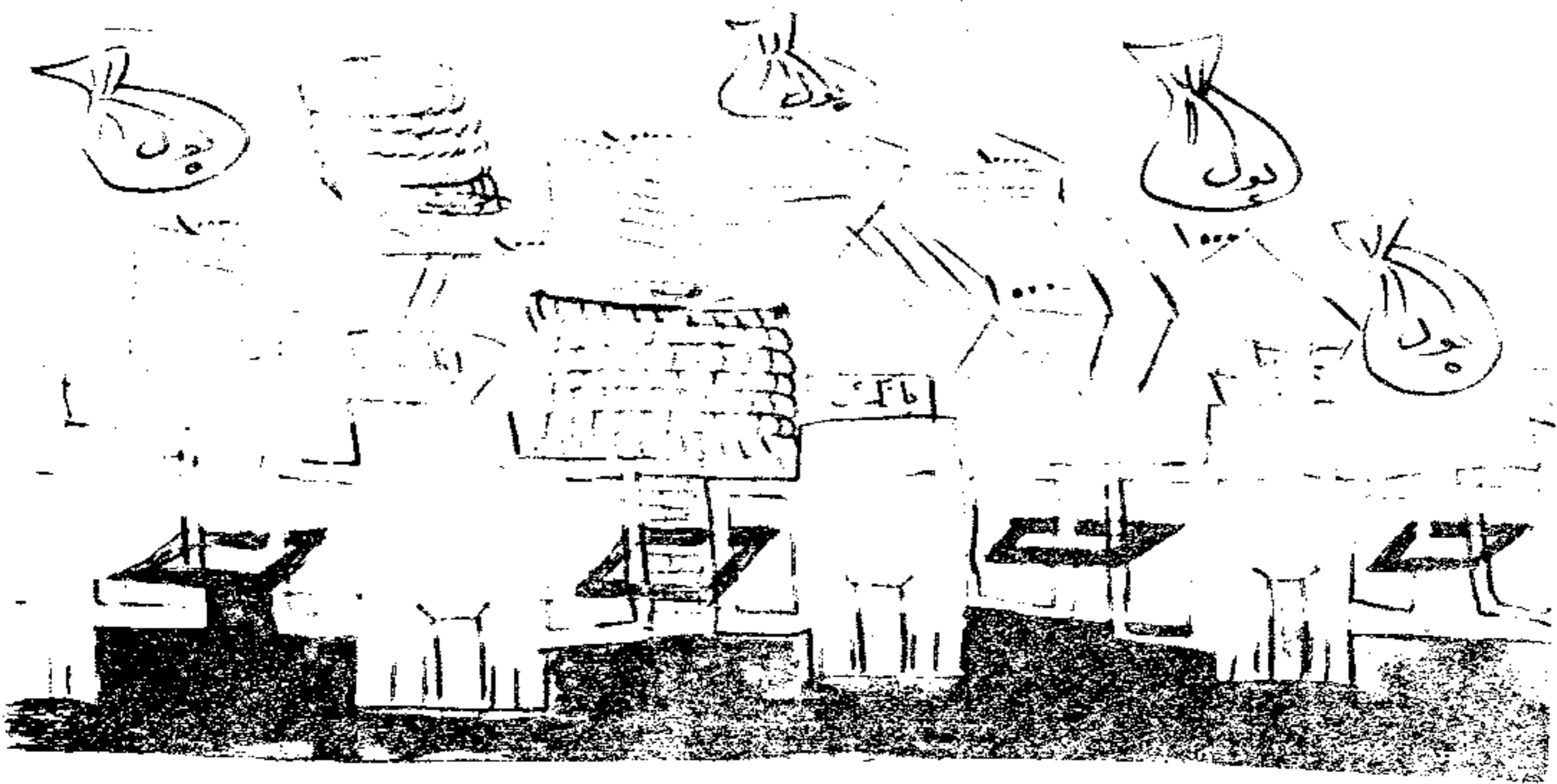


خوب حالا تا یادم نرفته است نقش بانکها را هم بگویم که چه کمک بزرگی به انحصار و سرمایه‌داران بزرگ می‌کردند.

وقتی سرمایه‌دار، سرمایه‌اش را بکار می‌اندازد، باید منتظر سود آن باشد. این سود يك دفعه به دستش نمی‌رسد؛ چون کالاها به تدریج تولید شده و بفروش می‌رسند. مثلاً، سرمایه‌داری را در نظر بگیرید که صد هزار تومان سرمایه را بکار انداخته است (مبلغ عمداً کم گرفته شده تا مطلب راحت‌تر درک گردد). این سرمایه‌دار می‌خواهد سود این سرمایه را هم به سرمایه اضافه کند و کارخانه‌اش را توسعه بدهد ولی آیا این سود يك روزه به دستش می‌رسد؟ مسلماً نه. چون هر روز مقداری کالا تولید شده و بفروش می‌رسد؛ سود هم کم کم جمع می‌شود. مثلاً اگر هر روز سود هزار تومان بدست سرمایه‌دار برسد، او نمی‌تواند با سود يك روز، کارخانه را توسعه دهد. پس منتظر می‌ماند که صد روز تمام شود و سود تمام سرمایه به دستش بیاید و آنگاه با آن کارخانه‌اش را توسعه دهد. بنابراین در این صد روز مقداری پول به دست سرمایه‌دار میرسد، بی‌مصرف می‌ماند و چون بی‌مصرف است آن را به بانک می‌سپارد.



تمام سرمایه‌داران این کار را می‌کنند. حالا حساب کن وقتی هر سرمایه‌دار، سرمایه بی‌مصرفش را به بانکها بدهد، چه سرمایه‌های بزرگی در بانکهای بزرگ جمع میشود. با اتحاد بانکهای بزرگ سرمایه‌ها يك جا جمع



می شود که به آن تمرکز سرمایه می گویند. قبلاً هم در مورد جمع شدن سرمایه های کوچک و بزرگ از طریق شرکتهای سهامی گفتیم (لطفاً به آن رجوع شود). چیزی که مسلم است این سرمایه ها، در بانکها، بی مصرف نمی ماند؛ زیرا سرمایه داران دیگری به آن احتیاج پیدا می کنند و آن را به عنوان قرض از بانک می گیرند و پس از مدتی همان پول را همراه با سودش برمی گردانند.

پس وظیفه و نقش مهم بانکها جمع کردن سرمایه های بدون مصرف سرمایه داران و سپردن آنها به سرمایه داران دیگری که به آن سرمایه ها احتیاج دارند، می باشد.

لازم است توضیح بدهم که بانکها از اول به این صورت نبوده اند. در حدود پانصد و هشتاد سال پیش، اولین بانک در جمهوری ایتالیا تأسیس شد. تجارت که توسعه پیدا کرد به تدریج در جاهای دیگر هم بانک بوجود آمد. وظیفه آنهایی که صاحب بانک بودند این بود که پولهای سالم را از پولهای ناسالم جدا کنند. بله بانکهای سابق فقط وسیله ای بودند برای دادوستد پولها اما امروز وضع با پانصد سال پیش فرق دارد. امروز وظیفه بانکها جمع کردن سرمایه هایی است که نمی توانند سود بیاورند و تبدیل آنها به سرمایه های سودآور است. جمع شدن سرمایه در يك جا، یعنی تمرکز سرمایه، كمك بزرگی است به انحصار.

پرواضح است که این تعریف به تنهایی نمی‌تواند بیانگر نقش مهم بانکها باشد. بنابراین لازم است به این نکته اشاره شود که وقتی بانکها می‌خواهند سرمایه‌هایی را که نمی‌توانند سود بیاورند، به سرمایه‌های سودآور تبدیل کنند به آن جهت می‌دهند. یعنی طوری این سرمایه‌ها را به سرمایه‌های سودآور تبدیل می‌کنند که به نابودی رقابت کمک نماید. بلکه بانکها تلاش می‌کنند که رقابت را نابود کرده و انحصار را هر چه محکم‌تر جایگزین آن سازند. بانکها با فروش برگ‌های سهام نقش مهمی را در بوجود آوردن شرکتهای سهامی انجام می‌دهند. ناگفته نماند که اکثر مدیران یعنی اداره‌کنندگان این شرکت‌های سهامی، نمایندگان بانکها هستند.

مرد گفت: «می‌توانی مثالهایی در مورد جمع شدن سرمایه در يك يا چند بانك بزنی؟»

پرنده گفت: «بله در بیست و هشت سال پیش در فرانسه از هر صد تومان، شصت و شش تومان سرمایه شش بانك بزرگ و چهل و چهار تومان بقیه، سرمایه صدها بانك كوچك دیگر بود. یعنی ۶۶ درصد کل سرمایه کشور فرانسه در شش بانك جمع شده بود. چهار سال بعد سرمایه همان شش بانك در هر صد تومان به هفتاد و دو تومان رسید و سرمایه صدها بانك دیگر در هر صد تومان بیست و هشت تومان بود، جمع شدن سرمایه‌ها در شش بانك بزرگ به خوبی روشن است.

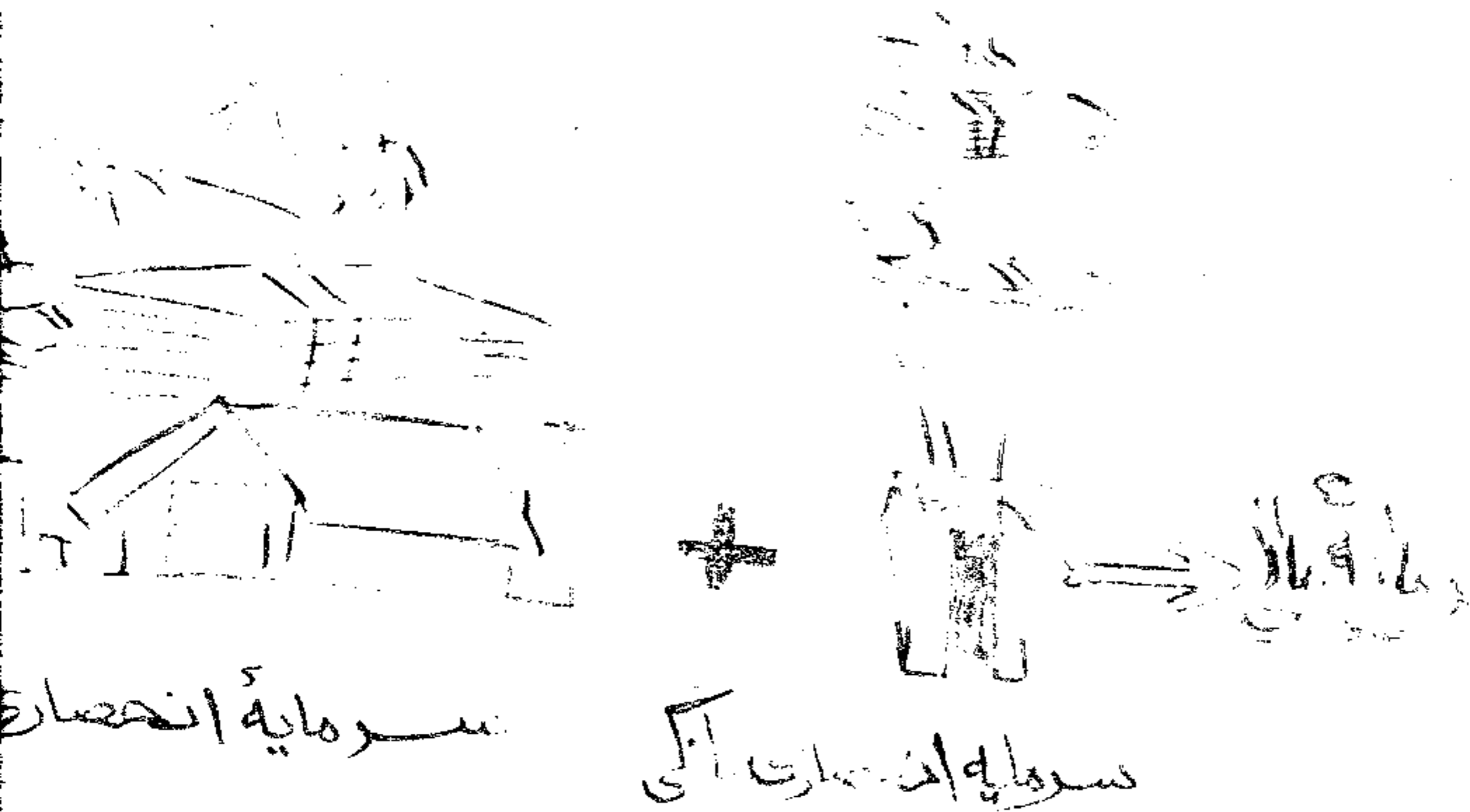
کشور انگلستان را در نظر می‌گیریم؛ در حدود هشتاد سال پیش، سرمایه پنج بانك بزرگ این کشور، در هر صد تومان بیست و هشت تومان بود. شصت و چهار سال پیش در هر صد تومان، سی و هفت تومان سرمایه پنج بانك را تشکیل می‌داد. سرمایه همین پنج بانك در پنجاه سال پیش در هر صد تومان هفتاد و سه تومان و بیست و هفت تومان بقیه سرمایه صدها بانك كوچك دیگر را تشکیل می‌داد. بیست و چهار سال پیش سرمایه پنج بانك بزرگ انگلستان در هر صد تومان به هشتاد و پنج تومان و سرمایه صدها بانك دیگر در هر صد تومان به پانزده تومان رسید. می‌بینی چگونه به مرور زمان سرمایه‌ها يك جا جمع می‌شوند؟»

مرد گفت: «وقتی تمام سرمایه‌ها در يك يا چند بانك جمع شد آیا بانکهای كوچك از بین می‌روند؟»

پرنده گفت: «یا از بین میروند و یا بصورت شعبه‌های بانکهای بزرگ می‌آیند.

قبلاً گفتم وقتی سرمایه‌ها در يك یا چند بانك جمع می‌شوند، سرمایه‌داران بزرگ برای کار و توسعه تولیدات خود به آن سرمایه احتیاج پیدا می‌کنند. یعنی سرمایه انحصاری صنعتی (به معنی کارخانجات بزرگ و شرکتهای صنعتی) که در انحصار سرمایه‌داران بزرگ است) به سرمایه انحصاری بانکی (سرمایه‌های بزرگی که در بانکهای بزرگ جمع شده و در واقع در انحصار بانکداران بزرگ می‌باشد) احتیاج پیدا می‌کند و با هم ترکیب میشوند. بنابراین از درهم شدن سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی سرمایه مالی بوجود می‌آید.

سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه انحصاری بانکی — سرمایه مالی



ترکیب سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی رادر این هم بخوبی میتوان دید که بیشتر سرمایه‌داران بزرگی که همه کاره بانکها هستند و در بانکها دارای مقام می‌باشند در کارخانه‌ها و شرکتهای صنعتی هم دارای مقامهای بزرگ هستند.

مثلاً هفتاد سال پیش در کشوری، سه بانك بزرگ اداره کننده صد و هشتاد مؤسسه صنعتی و دویست شرکت سهامی بودند. یعنی این سه بانك روی

هم رفته در سیصد و هشتاد شرکت مقام داشتند. از طرف دیگر بیست و پنج کارخانه دار بزرگ جزو اداره کنندگان این سه بانک بودند.

پنجاه سال پیش در همین کشور سی و پنج کارخانه دار بزرگ جزو اداره کنندگان دو بانک بزرگ بودند. از مطالبی که گفته شد معلوم گشت که چگونه هم بانکداران در شرکتهای صنعتی و تجارتي مقام داشتند و هم کارخانه دارها در بانکها دارای مقام بودند. و مهمتر از همه روشن شد که چگونه از ترکیب سرمایه انحصاری بانکی و سرمایه انحصاری صنعتی، سرمایه مالی بوجود می آید. سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه انحصاری بانکی — سرمایه مالی.

سرمایه داران بزرگ برای اینکه عمر خود را طولانی تر کنند، دستگاههای تبلیغاتی (رادیو تلویزیون مطبوعات و غیره...) و ارتش و پلیس را در دست خود گرفته بودند. از دستگاههای تبلیغاتی یعنی از رادیو و تلویزیون و روزنامهها و مجلهها و غیره برای سرگرم کردن و فریب دادن مردم و تبلیغ از سیستم سرمایه داری استفاده کرده و پلیس و ارتش را برای سرکوب هرگونه اعتراضی بکار می گیرند.

سرمایه داران بزرگ، اینها که عده هاشان خیلی خیلی کم است تمام سرمایه های کشور را در دست دارند، از زمین و کشاورزی گرفته تا معدنهای طلا، الماس، نفت، مس، نقره، سرب و بانکها، کارخانجات بزرگ و شرکتهای بزرگ صنعتی و تجارتي و غیره. و برای حفظ این سرمایهها ارتش، پلیس، رادیو و تلویزیون، مطبوعات و غیره را دارند. وقتی عده کمی تمام این چیزها را یعنی تمام چیزهای اقتصادی و سیاسی را در دست خود بگیرد، الیگارشوی مالی بوجود می آید.

پس الیگارشوی مالی یعنی قرار داشتن کلیه چیزهای اقتصادی و سیاسی در دست عده خیلی کم، مثلاً در امریکا همه چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکتهای صنعتی بزرگ، موسسههای بزرگ بانکی، وسایل تبلیغاتی، دستگاههای دولتی، دانشگاه، مدارس، مطبوعات و بالاخره ارتش، پلیس و غیره) در دست شصت خانواده است این شصت خانواده که به هشت گروه (گروه مورگان - گروه راکفلر - گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می شوند،



بطور اشتراکی اقتصاد و سیاست کشور را در دست خود گرفته‌اند.
 در حدود بیست و پنج سال پیش گروه مورگان دارای دوازده موسسه
 بزرگ بانکی و صنعتی و حمل و نقل و نظامی با ثروتی برابر
 ۵۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تومان و گروه راکفلر دارای نه موسسه بزرگ
 بانکی و صنایع نفتی با ثروتی برابر ۴۸۸۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تومان بودند.
 صدور سرمایه - وقتی تمام سرمایه‌ها يك جا جمع میشود، سرمایه‌داران
 بزرگ نمیتوانند همه آنها را در داخل کشور خودشان به کار بیاورند،
 سرمایه‌داران بزرگ، فقط قسمت کوچکی از سرمایه‌ها را در داخل بکار می‌اندازند

و بقیه را به خارج صادر می‌کنند. یعنی بقیه سرمایه‌ها را در خارج به کار انداخته و کالا تولید می‌کنند.»

مرد گفت: «آیا آنها نمیتوانند با همان سرمایه‌ها در کشور خودشان کالا تولید کنند و بعد کالاها را به خارج صادر کنند؟»

پرنده گفت: «چرا میتوانند ولی این کار برایشان صرف نمیکند زیرا مشکلات زیادی جلویشان است. مثلاً یکی از مشکلات گمرک است. وقتی تاجری از يك کشور میخواهد کالایی به کشور دیگر ببرد دولت آن کشور مقداری پول بعنوان عوارض گمرکی کالا، از آن تاجر می‌گیرد. حالا هدف دولت از این کار چیست؟

معلوم است. ما میدانیم که دولت پشتیبان طبقه سرمایه‌دار است. پس عوارض گمرکی به کالاها بستن يك سیاستی است که به نفع سرمایه‌دارهاست نه به نفع مردم.

با يك مثال مسئله را روشن می‌کنم. فرض کن در کشور انگلستان پارچه متری يك تومان و در کشور فرانسه همان پارچه متری ده تومان است.

خوب پر واضح است اگر آن پارچه وارد فرانسه شود به علت اینکه قیمتش ارزان‌تر است باعث میشود پارچه‌های سرمایه‌داران داخل فرانسه فروش نرود. این است که دولت فرانسه که پشتیبان و نماینده طبقه سرمایه‌دار است، متری نه تومان عوارض گمرکی به پارچه‌های انگلیسی می‌بندد. به این ترتیب وقتی پارچه انگلیسی وارد کشور فرانسه میشود، قیمتش اگر از پارچه‌های فرانسه گرانتر نباشد، ارزانتر هم نیست. البته اینکه چرا سرمایه‌داران، سرمایه‌هایشان را به خارج صادر می‌کنند علت‌های زیادی دارد. عوارض گمرکی يك علتش است. علت‌های دیگر آن این است که به کار انداختن سرمایه‌ها در خارج سود بیشتری دارد.

مثلاً آنها به جای اینکه از کشوری فرض کن چغندر بخرند و آن همه خرج کنند و پول گمرکی و حمل و نقل و غیره بپردازند و به علاوه در دسرهای زیادی بکشند تا چغندر را به کارخانه خود ببرند و آنها را به قند تبدیل کنند و بعد به همان کشور بفروشند، مستقیم سرمایه‌ها را خارج کرده و در همان کشور این کارها را میکنند. علت‌های بالا جزئی‌ترین علت‌ها است که البته سرمایه‌دار به آنها اهمیت زیادی نمی‌دهد. ولی علت اصلی و مهمترین علتی که باعث میشود

سرمایه‌دار سرمایه‌اش را به‌خارج صادر کند پایین آمدن نرخ سود است چون سرمایه‌داران بزرگ همیشه دنبال سود بیشتر هستند سرمایه‌ها را بیشتر به کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کنند. در این کشورها سرمایه خیلی کم است. دستمزدها پائین است. زمین ارزان است. موادیکه با آن کالا تولید میکنند ارزان است و خیلی چیزهای دیگر.»

مرد گفت: «نرخ سود چیست که علت اصلی صدور سرمایه است؟»
 پرنده گفت: «قبل از اینکه در هر جامعه‌ای پول، نقشی در مبادله‌ها پیدا کند، مبادله به‌شکل کالا - کالا یعنی به‌شکل کالا در برابر کالا صورت می‌گرفت. مثلاً فرض کن، کسی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود نیز به گندم احتیاج داشت، می‌داد و مقداری زغال می‌گرفت. یعنی گندم را با زغال عوض می‌کرد. به این نوع مبادله، همان‌طور که قبلاً گفتیم، کالا - کالا یا کالا در برابر کالا می‌گویند. پس از اینکه پول، نقش مهمی در جامعه پیدا کرد، دیگر لازم نبود آن شخصی که مثلاً دارای گندم بوده و خود به زغال احتیاج داشت، بدنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده و هم به گندم احتیاج داشته باشد، تا بتواند گندمش را با زغال او عوض کند. وقتی پول نقش مهمی را در مبادله‌ها به‌عهده گرفت، شخصی که دارای کالا بود، کالایش را می‌فروخت و با پول آن، کالایی را که احتیاج داشت می‌خرید. به این نوع مبادله، کالا - پول - کالا یا کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می‌گویند. در اینجا لازم است توضیح داده شود که کالای اولی با کالای آخری، از لحاظ ارزش فرقی نمی‌کنند، ولی از لحاظ جنس فرقی می‌کنند. به‌عنوان مثال فرض کنیم که شخصی دارای صد متر پارچه است و احتیاج به گندم دارد. بنابراین صد متر پارچه‌اش را مثلاً به ۵۰۰ تومان فروخته و با همان ۵۰۰ تومان ۲۰۰ کیلو گندم می‌خرد.

۵۰۰ تومان = ۱۰۰ متر پارچه

۲۰۰ کیلو گندم = ۱۰۰ متر پارچه ==

۵۰۰ تومان = ۲۰۰ کیلو گندم

چون صد متر پارچه و دویست کیلو گندم هر دو برابر با ۵۰۰ تومان هستند، از لحاظ ارزش با هم یکی می‌باشند. ولی کاملاً مشخص است که این دو کالا از

لحاظ جنس متفاوت هستند. زیرا یکی از کالاها گندم و کالای دیگری پارچه می باشد. در این نوع مبادله یعنی کالا - پول - کالا یا کالا در برابر پول و پول در برابر کالا، شخصی که دارای کالا است، ابتدا کالایش را به پول نزدیک می سازد و سپس دوباره پول را به کالا تبدیل میکند.

اما این نوع گردش، در سرمایه داری به پول - کالا - پول تبدیل شد. یعنی پول در برابر کالا و کالا در برابر پول. در اینجا سرمایه دار، با پول کالا تولید کرده و دوباره کالا را فروخته و آن را به پول نزدیک می سازد. یعنی سرمایه دار پول را به کالا و کالا را به پول تبدیل می کند که همانطور که قبلاً گفته شد به آن پول در برابر کالا و کالا در برابر پول یا پول - کالا - پول می گویند. آنچه که در اینجا مهم می باشد، این است که بینیم پول اولی با پول آخری چه فرقی می کند. جواب به این سؤال خیلی ساده و روشن است. پرواضح است که پول آخری بزرگتر از پول اولی است. خوب حالا اگر بیاییم پول اولی را از پول آخری کم کنیم، مقداری پول باقی می ماند که به آن ارزش اضافی می گویند.

ارزش اضافی = پول اولی - پول آخری

یعنی پول آخری برابر است با همان پول اولی بعلاوه ارزش اضافی.

ارزش اضافی + پول اولی = پول آخری

مرد پرسید: «در واقع پول اولی، کل سرمایه ای است که سرمایه دار برای تولید کالا به کار می اندازد؟»

پرنده گفت: «بله، البته کل سرمایه از دو نوع سرمایه تشکیل شده است. یکی سرمایه ثابت (مواد خام و مخارج کارخانه) و دیگری سرمایه متغیر (نیروی کار کارگران). یعنی سرمایه دار قسمتی از سرمایه اش را صرف خرید مواد خام و مخارج کارخانه می کند، که به این قسمت از سرمایه، سرمایه ثابت، و قسمت دیگر سرمایه اش را بابت دست مزد به کارگران می دهد که به آن سرمایه متغیر می گویند.»

مرد گفت: «پول آخری که بزرگتر از پول اولی (کل سرمایه) می باشد، از

سرمایه ثابت بدست می آید یا از سرمایه متغیر؟»

پرنده گفت: «پر واضح است که از سرمایه متغیر (نیروی کار کارگران).

برای این که وقتی سرمایه‌دار موادخام در کارخانه‌اش می‌ریزد، این موادخام اگر سال‌ها همینطور در کارخانه باقی بماند، هیچ وقت به کالا تبدیل نخواهد شد. بنابراین این کار کارگران است که مواد خام را به کالا تبدیل می‌کند. البته در این مورد بعداً بیشتر توضیح خواهم داد. حال اجازه بده دنباله همان حرفم را که در مورد تفاوت پول آخر و پول اول بود ادامه بدهم. بله، چیزی که معلوم است. وقتی سرمایه‌دار پولش را به کار انداخته و کالا تولید می‌کند، هدفش مصرف کردن آن کالا نیست؛ بلکه هدفش فروش کالا است. یعنی هدفش این است که کالا را به پول تبدیل کند. دقیقاً روشن است که اگر پول اولی با پول آخری برابر شود، سرمایه‌دار هیچوقت دست به سرمایه‌گذاری نخواهد زد. چون وقتی پول آخری به پول اولی برابر شود:

$$\text{پول اولی} = \text{پول آخری}$$

هیچ سودی عاید سرمایه‌دار نخواهد شد.

$$0 = \text{پول اولی} - \text{پول آخری}$$

مثلاً اگر پول اولی سرمایه‌دار ۲۰۰ تومان باشد و پول آخری هم ۲۰۰ تومان شود، سرمایه‌دار هیچ سودی نخواهد برد.

$$\begin{array}{r} \text{پول اولی} \\ \text{پول آخری} \\ \hline 200 \text{ تومان} - 200 \text{ تومان} = 0 \end{array}$$

در حالی که سرمایه‌دار وقتی پولش را به کار تولید می‌اندازد، می‌خواهد آن را به پول بزرگتری تبدیل کند. یعنی می‌خواهد پول آخری، همان پول اولی بعلاوه ارزش اضافی باشد.

$$\text{ارزش اضافی} + \text{پول اولی} = \text{پول آخری}$$

باید دید این ارزش اضافی چگونه به دست می‌آید؟ در جواب باید گفت که ارزش اضافی دسترنج کارگران است. مثلاً فرض کنیم يك سرمایه‌دار برای تولید کالای مشخصی ۵۰۰ تومان سرمایه‌گذاری می‌کند (سبلغ عمداً کم گرفته شده است که مطلب ساده‌تر درك گردد). و از این ۵۰۰ تومان، ۲۰ تومان مخارج کارخانه (وسایل کار) و ۳۸۰ تومان صرف خرید موادخام (موادی که باید آن را به کالا تبدیل کنند) و ۱۰۰ تومان هم دستمزد کارگران گردد. از کل سرمایه ۴۰۰ تومان سرمایه ثابت و ۱۰۰ تومان هم سرمایه متغیر را تشکیل می‌دهد.

خب مثلاً اگر کارگران روزی هشت ساعت کار کنند، چهار ساعت از این هشت ساعت را برای خود و چهار ساعت برای سرمایه‌دار کار می‌کنند. یا واضحتر بگویم، آن ۱۰۰ تومانی را که سرمایه‌دار بابت مزد کارگران داده، فقط مزد چهار ساعت کار آنهاست نه هشت ساعت. بنابراین وقتی مزد چهار ساعت کار کارگران، ۱۰۰ تومان شود، مزد هشت ساعت کار آنها، ۲۰۰ تومان خواهد شد. ولی سرمایه‌دار پول چهار ساعت دیگر را نمی‌دهد. یعنی ۱۰۰ تومان از کار کارگران را می‌دزدد؛ این است که پول اولی سرمایه‌دار که ۵۰۰ تومان بود، ۱۰۰ تومان زیادت‌تر می‌شود. برای روشن‌تر شدن مطلب، آنچه را که در بالا گفته شد بصورت زیر می‌نویسیم:

$$\begin{aligned} \text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} &= \text{کل سرمایه} \\ ۱۰۰ + ۳۸۰ + ۲۰ \text{ تومان} &= ۵۰۰ \text{ تومان سرمایه} \\ \text{ارزش ۴ ساعت مواد خام مخارج کارخانه} & \\ \text{کار کارگران} & \end{aligned}$$

اما سرمایه‌دار از کارگران هشت ساعت کار می‌کشد؛ یعنی پول چهار ساعت کار را به آنها می‌دهد و هشت ساعت کار می‌خواهد. همانطور هم که دیدیم اگر سرمایه‌دار این کار را نکند، پول آخری با پول اولی برابر خواهد شد. مجدداً تکرار می‌کنیم:

$$\begin{aligned} \text{پول آخری} & \quad \text{پول اولی} \\ ۱۰۰ + ۳۸۰ + ۲۰ \text{ تومان} &= ۵۰۰ \text{ تومان} \\ \text{ارزش ۴ مواد اولیه مخارج کارخانه} & \\ \text{ساعت کار} & \\ \text{کارگران} & \end{aligned}$$

و قبلاً هم توضیح داده شد که اگر بنا باشد پول آخری با پول اولی برابر شود، هیچ سرمایه‌داری حاضر نیست پولش را بکار تولید بیاندازد. بنابراین وقتی سرمایه‌دار پولش را به کار می‌اندازد، می‌خواهد پول آخری بزرگتر شود؛ پس

می آید و کارگران را است شمار می کند. یعنی مثلاً از آنها هشت ساعت کار می کشد و مزد چهار ساعت کار را می دهد. پر واضح است وقتی ارزش کار کارگران در ۴ ساعت برابر ۱۰۰ تومان باشد، در هشت ساعت ۲۰۰ تومان خواهد بود. ولی آن صد تومان دیگر چه می شود، معلوم است که به جیب سرمایه دار می رود. به این صورت:

پول اولی	پول اخیری
۵۰۰ تومان	۶۰۰ تومان = ۱۰۰ تومان + ۱۰۰ تومان + ۳۸۰ تومان + ۲۰ تومان
ارزش ۴ ساعت کاری	ارزش ۴ ساعت کاری
مواد اولیه مخارج کارخانه	که کارگران برای
را که کارگران	سرمایه دار انجام می دهند
برای خود انجام می دهند	

حالا پول اولی را از پول آخری کم می کنیم؛

سود یا ارزش اضافی ۱۰۰ تومان = ۵۰۰ تومان - ۶۰۰ تومان

پول اولی پول آخری

سود یا ارزش اضافی ۱۰۰ تومان + ۵۰۰ تومان = ۶۰۰ تومان

پول اولی پول آخری

اما چیزی که ما را به اینجا کشاند، مسئله نرخ سود بود. اگر ما ارزش اضافی را بر کل سرمایه تقسیم کنیم، عددی بدست می آید که به آن نرخ سود می گویند

ارزش اضافی

_____ = نرخ سود

کل سرمایه

و سرمایه داران روی همین حساب همیشه سرمایه گذاری می کنند. برای روشن شدن مطلب همان مثال قبلی را تکرار می کنیم. اگر کل سرمایه سرمایه دار ۵۰۰ تومان باشد و ارزش اضافی ۱۰۰ تومان، بینیم نرخ سود چند درصد می شود.

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} = \frac{۱۰۰}{۵۰۰} = \frac{۱}{۵}$$

عدد ۱ را تقسیم بر عدد ۵ می‌کنیم بدست می‌آید:

$$\frac{۱}{۵} = ۰/۲ = ۲۰\% \text{ درصد}$$

می‌دانیم که در تمام کسرها، هرچه مخارج بزرگتر باشد، عدد کوچکتر می‌شود و همینطور هر چه صورت بزرگتر باشد، عدد بزرگتر می‌گردد. برای درک بهتر مطلب به چند سوال زیر پاسخ دهید:

سوال ۱- $\frac{۱}{۲}$ بزرگتر است یا $\frac{۱}{۴}$ ؟

جواب $\frac{۱}{۲}$ بزرگتر است؛ زیرا $\frac{۱}{۲}$ یعنی نصف و $\frac{۱}{۴}$ یعنی ربع. می‌بینیم که در کسر $\frac{۱}{۲}$ مخارج، عدد ۲ است ولی در کسر $\frac{۱}{۴}$ مخارج، عدد ۴ می‌باشد. بنابراین کسر $\frac{۱}{۲}$ کوچکتر از کسر $\frac{۱}{۴}$ است.

سوال ۲-

کسر $\frac{۴}{۳}$ بزرگتر است یا $\frac{۳}{۴}$ ؟

جواب. کسر $\frac{۴}{۳}$ بزرگتر است؛ زیرا $\frac{۴}{۳}$ یعنی ۲ و $\frac{۳}{۴}$ یعنی $۱/۵$ - خوب حالا برگردیم به کسر $\frac{۱}{۵}$. در این کسر مخارج کل سرمایه است و صورت ارزش اضافی. ما می‌دانیم که سرمایه مرتباً زیادتر می‌شود. همانطور که قبلاً دیدیم ۵۰۰ تومان سرمایه تبدیل به ۶۰۰ تومان شد.

پول اولی

پول آخری

$$۶۰۰ \text{ تومان} = ۱۰۰ \text{ تومان} + ۱۰۰ \text{ تومان} + ۳۸۰ \text{ تومان} + ۲۰ \text{ تومان} + ۵۰۰ \text{ تومان}$$

ارزش ۴ ساعت ارزش ۴ ساعت موادخام مخارج کارخانه

کاری که کارگران کاری که کارگران

برای سرمایه‌دار برای خود انجام می‌دهند

انجام می‌دهند

قبلاً گفتیم کل سرمایه برابر است با سرمایه ثابت بعلاوه سرمایه متغیر.

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

همینطور توضیح دادیم که ارزش اضافی از سرمایه متغیر بدست می‌آید. یعنی

ارزش اضافی از کار کارگران حاصل می‌شود. پس وقتی ارزش اضافی بدست آمد، سرمایه‌دار مقداری از آن را برای مخارج زندگی خود برمی‌دارد و مقدار کمی را به سرمایه متغیر و بقیه را به سرمایه ثابت اضافه می‌کند.

در اینجا همان مثال قبل را بکار می‌بریم: اگر کل سرمایه ۵۰۰ تومان باشد و ارزش اضافی ۱۰۰ تومان، سرمایه‌دار به عنوان مثال ۱۰ تومان از صد تومان ارزش اضافی را برای مخارج زندگی برداشته و ۲۰ تومان آن را به سرمایه متغیر و ۷۰ تومان بقیه را به سرمایه ثابت اضافه می‌کند: قبلاً اشاره شد که ۴۰۰ تومان از این ۵۰۰ تومان سرمایه را سرمایه ثابت و ۱۰۰ تومان را سرمایه متغیر تشکیل می‌داد:

سرمایه متغیر سرمایه ثابت کل سرمایه
 ۱۰۰ تومان + ۳۸۰ تومان + ۲۰ تومان = ۵۰۰ تومان کل سرمایه
 ارزش ۴ ساعت موادخام مخارج کارخانه
 کاری که کارگران
 برای خود
 انجام می‌دهند

گفتیم که سرمایه‌دار ۴ ساعت بیشتر کارگران را به کار می‌کشد و ارزش اضافی برابر ۱۰۰ تومان نصیبش می‌شود. سرمایه‌دار ۱۰ تومان برای مخارج زندگی از این ۱۰۰ تومان ارزش اضافی برمی‌دارد، بنابراین می‌ماند، ۹۰ تومان

$$۱۰۰ - ۱۰ = ۹۰ \text{ تومان}$$

و ۲۰ تومان از ۹۰ تومان را به سرمایه متغیر اضافه می‌کند. می‌دانیم که سرمایه متغیر قبلاً ۱۰۰ تومان بوده است. بنابراین:

$$\text{سرمایه متغیر } ۱۲۰ = ۱۰۰ + ۲۰$$

و ۷۰ تومان بقیه را نیز به سرمایه ثابت اضافه می‌کند، و چون سرمایه ثابت قبلاً ۴۰۰ تومان بوده، پس داریم:

$$\text{سرمایه ثابت } ۴۷۰ = ۴۰۰ + ۷۰$$

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{کل سرمایه}$$

$$۶۹۰ \text{ تومان} = ۴۷۰ + ۱۲۰ = \text{کل سرمایه}$$

بنابراین سرمایه‌دار بعد از اینکه ۵۰۰ تومان سرمایه‌اش را به کار انداخت، کل سرمایه‌اش برابر با ۶۹۰ تومان گردید.»

مرد گفت: «تو گفتی سرمایه‌دار، مقداری از ارزش اضافی را به سرمایه متغیر اضافه می‌کند؛ منظورت این است که، تعداد کارگرانش را بیش‌تر می‌کند؟»
پرنده گفت: بله، وقتی سرمایه‌دار پولش بیش‌تر می‌شود، تعداد کارگرانش را زیادتر می‌کند.»

مرد گفت: «متوجه شدم.»

پرنده ادامه داد: «بله، داشتم می‌گفتم. سرمایه‌دار الان دارای ۶۹۰ تومان سرمایه است. یعنی سرمایه‌اش از ۵۰۰ تومان به ۶۹۰ تومان رسید. آنچه برای ما مهم است این است که بینیم نرخ سود این سرمایه چقدر است. برای بدست آوردن نرخ سود باید ارزش اضافی را به دست بیاوریم:

مخارج کارخانه

$$۸۱۰ \text{ تومان} = ۱۲۰ \text{ تومان} + ۱۲۰ \text{ تومان} + ۴۴۰ \text{ تومان} + ۳۰ \text{ تومان} = ۶۹۰$$

ارزش ۴ ساعت ارزش ۴ ساعت موادخام تومان

کاری را که کارگران کاری را که کارگران

برای سرمایه‌دار برای خود

انجام می‌دهند انجام می‌دهند

پول اولی پول آخری

$$\text{ارزش اضافی } ۱۲۰ \text{ تومان} = ۶۹۰ \text{ تومان} - ۸۱۰ \text{ تومان}$$

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} = \frac{۱۲۰}{۶۹۰} = ۱۷\%$$

از تقسیم ۱۲۰ بر ۶۹۰ نرخ سودی برابر با ۱۷ درصد بدست می‌آید. می‌بینیم که نرخ سود ۶۹۰ تومان کم‌تر از نرخ سود ۵۰۰ تومان شده اگر یادتان باشد قبلاً گفتم هر چه مخارج کسر بزرگ‌تر باشد عدد کوچک‌تر و هر چه صورت بزرگ‌تر باشد، عدد بزرگ‌تر می‌گردد؛ و چون نرخ سود برابر با تقسیم ارزش اضافی بر کل سرمایه است؛ یعنی به این شکل:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}}$$

بنابراین هرچه کل سرمایه بزرگتر شود، نرخ سودی پایین تر می آید.

$$۲۰ \text{ درصد } ۲۰\% = \frac{۱}{۵} = \frac{۱۰۰}{۵۰۰} = \text{نرخ سود } ۵۰۰ \text{ تومان}$$

$$۱۷ \text{ درصد } ۱۷\% = \frac{۱۲۰}{۶۹۰} = \text{نرخ سود } ۶۹۰ \text{ تومان}$$

مخرج کسر اول (سرمایه اولی) ۵۰۰ تومان و مخرج کسر دوم (سرمایه دومی) ۶۹۰ تومان است. البته ممکن است بگویید، ارزش اضافی (صورت) هم اول ۱۰۰ تومان بوده و بعد ۱۲۰ تومان شده است. بله کاملاً درست است؛ ولی مقدار ارزش اضافی بهمان نسبتی که کل سرمایه زیاد می شود، بالا نمی رود؛ بلکه رشد ارزش اضافی کمتر از رشد سرمایه است و در نتیجه از رشد سرمایه عقب تر می ماند. پس وقتی کل سرمایه، مخرج و ارزش اضافی صورت باشد، و رشد مخرج بیشتر از رشد صورت خواهد بود. بنابراین هر چه سرمایه بزرگتر شود، چون ارزش اضافی رشدش کمتر است، کسر کوچکتر می گردد، یعنی نرخ سود پایین تر می آید تکرار می کنیم:

$$۲۰ \text{ درصد } ۲۰\% = \frac{۱}{۵} = \frac{۱۰۰}{۵۰۰} = \text{نرخ سود } ۵۰۰ \text{ تومان}$$

$$۱۷ \text{ درصد } ۱۷\% = \frac{۱۲}{۶۹} = \frac{۱۲۰}{۶۹۰} = \text{نرخ سود } ۶۹۰ \text{ تومان}$$

نرخ سود از ۲۰ درصد به ۱۷ درصد می رسد. یعنی به اندازه ۳ درصد پایین آمده است. البته اگر به همان اندازه که سرمایه زیاد می شود، ارزش اضافی هم زیاد شود، نرخ سود پایین نمی آید؛ و سرمایه دار هم تا زمانی که نرخ سود بالا است حاضر به سرمایه گذاری خواهد بود. مثلاً اگر فرض کنیم پس از ده سال سرمایه سرمایه دار به ۲۰۰۰ تومان و ارزش اضافی به ۲۰۰ تومان برسد، نرخ سود خیلی

$$\text{پایین می آید:} \quad \text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} = \frac{۲۰۰}{۲۰۰۰} = \frac{۲}{۲۰} = ۱۰\%$$

از تقسیم ۲ بر ۲۰ بدست می آید ۱۰ درصد.

در اینجا است که سرمایه دار دیگر حاضر نیست تمام سرمایه اش را در داخل

کشور بکار بیاندازد. سرمایه‌دار می‌داند که اگر مقدار زیادی از این سرمایه را به کشورهای صادر کند که در آن کشورها موادخام ارزان و مزد کارگران پایین باشد، نرخ سود سرمایه‌اش خیلی بالا می‌رود. فرض کنیم اگر سرمایه‌دار در کشور خودش می‌تواند با ۳۸۰ تومان از ۵۰۰ تومان سرمایه‌اش مقداری موادخام بخرد، در کشورهای عقب‌مانده چون موادخام ارزان است، همین مقدار موادخام را می‌تواند مثلاً با ۲۳۰ تومان خرید کند. علاوه بر این در کشورهای عقب‌مانده چون سرمایه کم است، دستمزد کارگران پایین می‌باشد؛ بنابراین سرمایه‌دار می‌تواند از آنها هشت ساعت کار کشیده و پول ۲ ساعت کار را به آنها پرداخت کند. حال اگر ارزش ۸ ساعت کار کارگران برابر با ۲۰۰ تومان باشد، ارزش ۲ ساعت کار آنها برابر ۵۰ تومان خواهد شد. در این صورت نرخ سود خیلی بالا می‌رود. حال بینیم سرمایه‌دار با سرمایه‌گذاری مثلاً ۳۰۰ تومان سرمایه در یک کشور عقب‌مانده، چقدر نرخ سود عایدش می‌شود.

پول اولی

پول آخری

$$۴۵۰ = ۱۵۰ + ۵۰ + ۲۳۰ + ۲۰ = ۳۰۰ \text{ تومان}$$

ارزش ۶ ساعت
کاری که کارگران
برای سرمایه‌دار
انجام می‌دهند.

ارزش ۲ ساعت
کاری که کارگران
برای خود انجام
میدهند

موادخام مخارج کارخانه

پول اولی پول آخری

$$\text{ارزش اضافی } ۱۵۰ \text{ تومان} = ۳۰۰ \text{ تومان} - ۴۵۰ \text{ تومان}$$

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} = \frac{۱۵۰}{۳۰۰} = \frac{۱۵}{۳۰} = \frac{۱}{۲} = ۵۰\%$$

از تقسیم عدد ۱ بر عدد ۲، نرخ سود ۵۰ درصد بدست می‌آید.

در حالیکه سرمایه‌دار اگر همین سرمایه را در داخل کشور خودش بکار می‌انداخت، نرخ سود خیلی پایین‌تر از ۵۰ درصد بود.»

مرد پرسید: «آیا وقتی نرخ سود پایین می‌رود، یعنی کارگران کمتر استثمار

می‌شوند؟»

پرنده گفت: «نه؛ به هیچ وجه اینطور نیست. کارل مارکس در جلد سوم کاپیتال می گوید پایین آمدن نرخ سود به این دلیل نیست که سرمایه داران، کارگران را استثمار نمی کنند، بلکه به این دلیل است که سرمایه رشدش بیش تر از ارزش اضافی است.»

مرد گفت: «تو قبلاً می گفتی سرمایه داران مثلاً از هشت ساعت کار، مزد ۴ ساعت را به کارگران می دهند، چطور در کشورهای عقب مانده از همان ۸ ساعت کار، مزد ۲ ساعت را به آنها می دهند؟»

پرنده گفت: «من فقط مثال زدم. ولی لازم است بگویم که سرمایه داران فقط آنقدر به کارگران می دهند که با آن شکمشان را سیر کنند تا بتوانند دوباره نیروی بازوی خودشان را بفروشند؛ حال ممکن است در کشوری کارگران با مزد ۴ ساعت زندگی شان بچرخد و در کشور دیگر با مزد ۲ ساعت و باز در کشور دیگری با مزد ۶ ساعت.»

مرد گفت: «متوجه شدم.»

پرنده گفت: «حتماً متوجه شده اید که چرا در کشورهای عقب مانده نرخ سود بالا است؛ برای اینکه در آنجا کل سرمایه پایین و ارزش اضافی بالاست:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه} = \text{مواد خام} + \text{مخارج کارخانه} + \text{مزد کارگران}}$$

اگر یادتان باشد قبلاً گفتم که هرچه مخرج کوچکتر باشد، کسر بزرگتر می شود. بنابراین وقتی مواد خام ارزان و دستمزد کارگران پایین باشد، در کسر زیرمخرج کوچکتر می شود و در نتیجه کسر بزرگتر، یعنی نرخ سود بالاتر می رود.

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{مواد خام} + \text{مخارج کارخانه} + \text{مزد کارگران}}$$

این است که سرمایه‌داران، قسمت بیشتر سرمایه‌شان را (سرمایه اضافی) به کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کنند. مارکس در کاپیتال جلد سوم بخش سوم صفحه ۶۹ می‌نویسد: «چنانچه سرمایه به‌خارج صادر می‌شود، بدین علت نیست که سرمایه مطلقاً نمی‌تواند در داخل کشور فعالیت نماید (بکار بیفتد) این صدور سرمایه فقط بدین علت است که این سرمایه درخارج با نرخ سود بالاتری می‌تواند فعالیت داشته باشد.»

مرد گفت: «صادر کردن سرمایه‌ها چطوری صورت می‌گیرد؟»

پرنده گفت: «سرمایه‌داران بزرگ به‌دو راه این سرمایه‌ها را خارج می‌کنند. یکی اینکه این سرمایه‌ها را به سرمایه‌داران کشورهای دیگر قرض می‌دهند و با بهره‌هایی که روی پولها می‌گیرند، کلی سود می‌برند. دوم اینکه در کشورهای دیگر کارخانجات عظیم می‌سازند، شرکت‌های بزرگ صنعتی و تجارتي تأسیس می‌کنند. بانک‌های بزرگ به‌وجود می‌آورند، خیلی کارهای دیگر نیز می‌توانند با آن سرمایه‌ها انجام دهند.»

مرد گفت: «کشوری که به‌خارج سرمایه صادر میکند بطور کلی دیگر کالا صادر نخواهد کرد؟»

پرنده گفت: «چرا با اینکه در امپریالیسم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا می‌کند، ولی این امر مانع از صدور کالا نخواهد شد. اتفاقاً صدور سرمایه صدور کالا را راحت‌تر می‌کند. به‌عنوان مثال وقتی يك کشور امپریالیستی به‌کشوری سرمایه قرض می‌دهد (یعنی سرمایه‌اش را بدین صورت خارج می‌کند) آن کشور را مجبور می‌نماید که کالاهای خود را از کشوری که از آن وام گرفته است بخرد.»

مرد گفت: «فکر نمیکنید ساختن کارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی و غیره در کشورهای عقب‌مانده کار خوبی باشد؟»

پرنده گفت: «راستش خود سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌هایشان را به‌خارج صادر میکنند، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب افتاده می‌گویند: ما علاقه به پیشرفت صنعت در جهان داریم و دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند، دل‌مان سوخت و آمدیم کمکی به‌این کشور عقب‌مانده بکنیم! اما در واقع آنها بخاطر غارت کردن منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کار زحمتکش‌شان و به‌جیب زدن سودهای فراوان،

سرمایه‌هایشان را به خارج صادر میکنند. اگر آنها راست میگویند و می‌خواهند به کشورهای دیگر کمک کنند اول به فکر کشور خودشان باشند که مردمشان با آن همه پیشرفت‌های عجیب صنعت، در فقر و گرسنگی و بی‌چیزی بسر میبرند. معلوم است اگر آنها میخواستند چنین کاری بکنند هیچ وقت این همه سرمایه در دستشان جمع نمیشد. چون این سرمایه‌ها در نتیجه غارت ثروت و نیروی کار همین مردم به آنها رسیده است.»



مرد گفت: «خیلی دوست دارم بدانم کدام کشور برای اولین بار، سرمایه به خارج صادر کرد.»

پرنده گفت: «درصد و هیجده سال پیش، کشور انگلستان برای اولین بار سرمایه به خارج صادر کرد. ده سال بعد علاوه بر انگلستان، فرانسه هم به خارج کردن سرمایه پرداخت.»

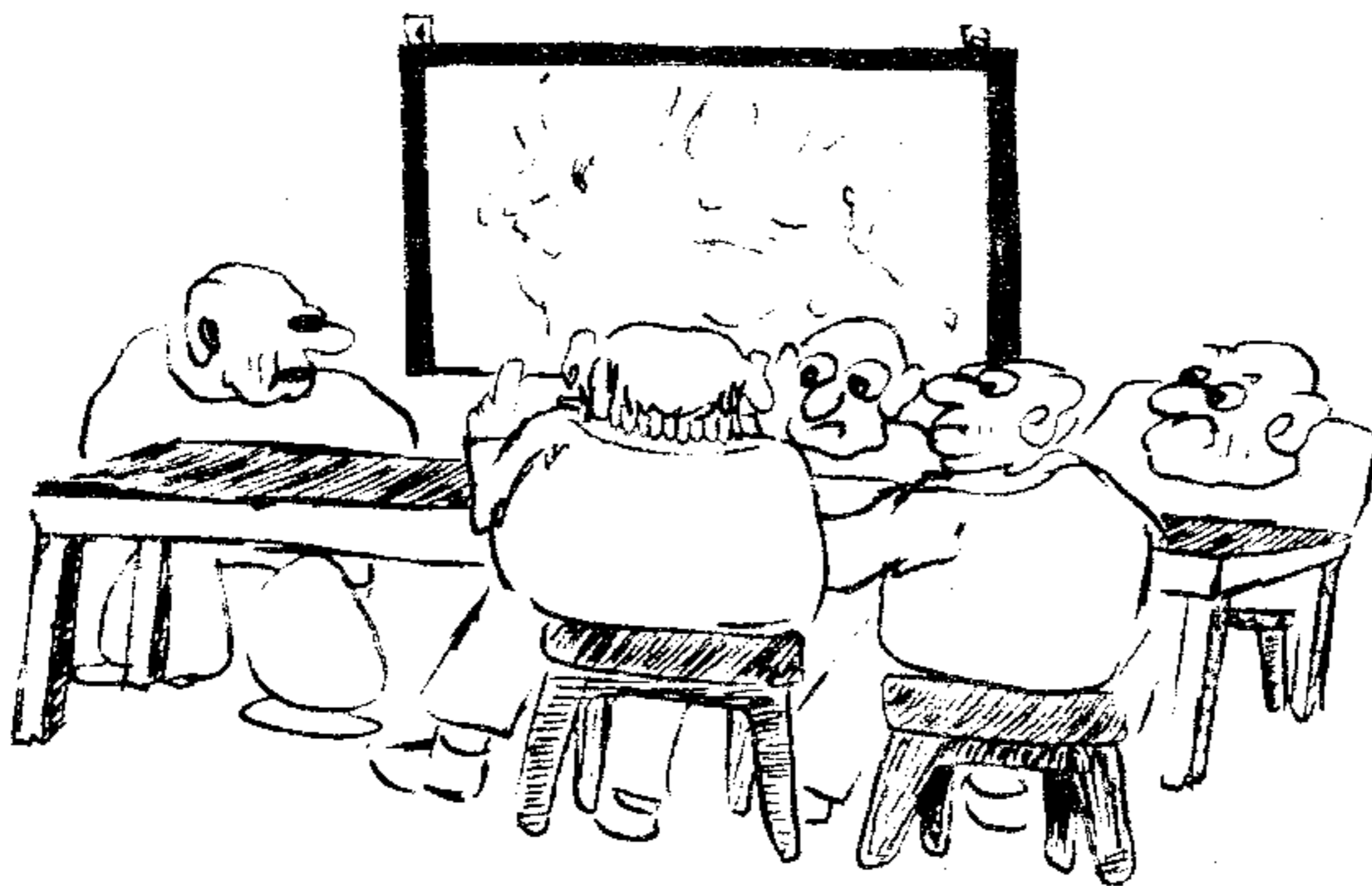
مرد گفت: «آیا صدور سرمایه به خارج، باعث نمیشود که کشورهای امپریالیستی برای بدست آوردن سرزمین‌های بهتر دست به رقابت و جنگ بزنند؟»

پرنده گفت: «درست یکی از مهمترین نتیجه‌هایی که در اثر صادر کردن

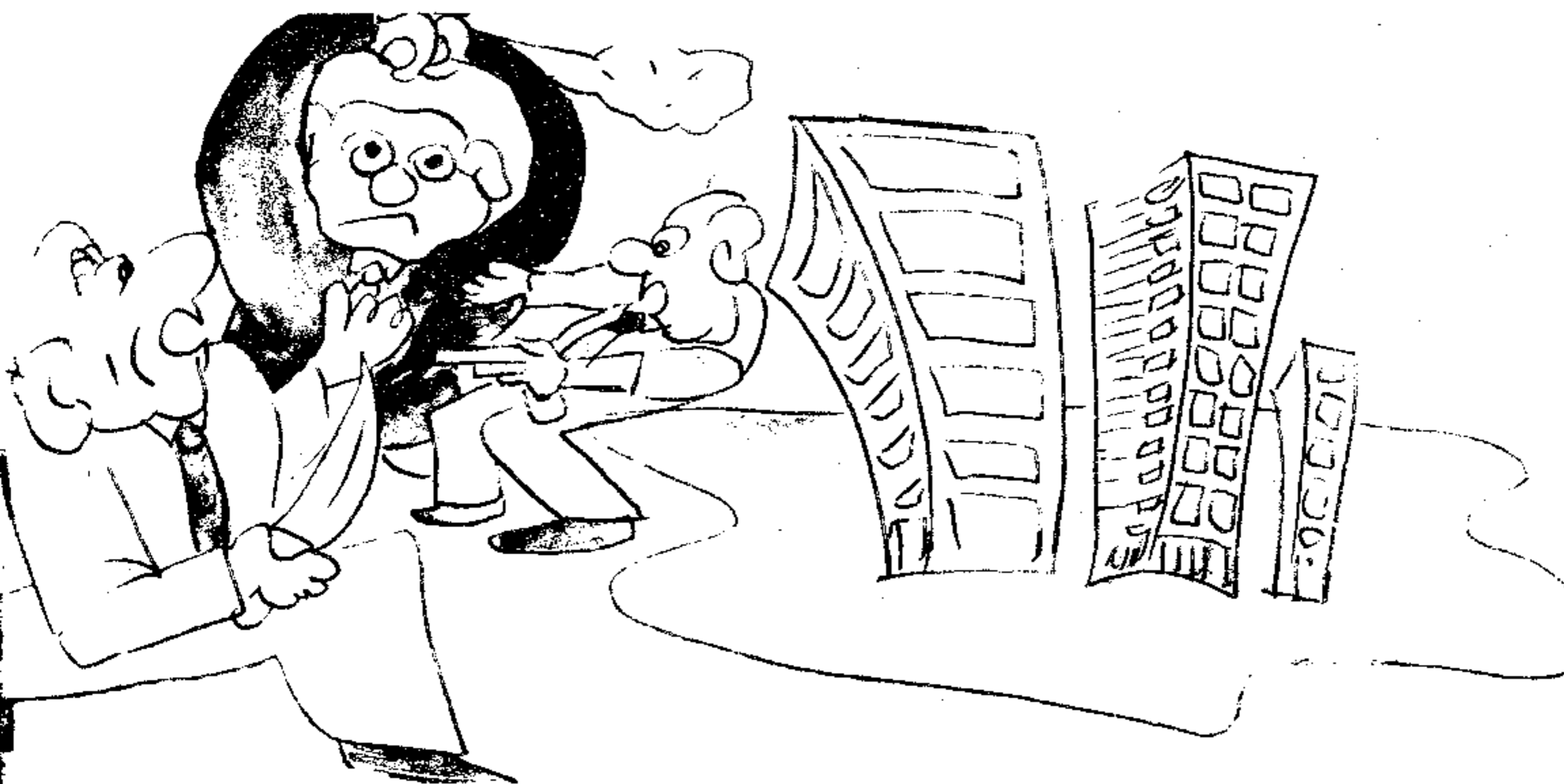
سرمایه به خارج بدست می‌آید همین رقابت و جنگ بر سر بدست آوردن جاهای خوب برای سرمایه‌گذاری است.»

تقسیم دنیا بین سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی

اگر يك کشور امپریالیستی وجود داشت، فقط يك کشور به خارج، سرمایه صادر می‌کرد و به خاطر همین، هیچ جنگی بین کشورها بر سر تقسیم دنیا بوجود نمی‌آمد. ولی چون کشورهای امپریالیستی بیش از یکی بودند، در نتیجه همه آنها میخواستند سرمایه‌های اضافه ایشان را که نمیتوانستند در داخل کشور خودشان به کار بیاورند، به خارج صادر کنند. اینجاست که دیگر مسئله تقسیم جهان به میان می‌آید. قبلاً گفتیم که سرمایه‌داران بزرگ که بیشتر تولیدات کشور توسط آنها انجام میگرفت بین خود، قراردادهایی بستند که طبق آن قراردادها بازارهای داخلی کشور بین آنها تقسیم میشد. قیمت کالاها تعیین میشد. مقدار کالایی که هر سرمایه‌دار باید تولید میکرد، مشخص میگشت. مواد خام به آنها داده میشد و غیره. این قراردادها، کارتلها و سندیکاها و تراستها بودند. (رجوع شود به تعاریف کارتل سندیکا و تراست.) این قراردادها بین سرمایه‌داران بزرگ در داخل کشور بسته شده بود. آنها بدین صورت رقابت را از بین بردند و ضربه بزرگی به سرمایه‌داران کوچکی که هنوز خواستار بازگشت رقابت بودند زدند. کارتلها و سندیکاها باعث شدند که تولیدات کاملاً در دست عده کمی باشد. یعنی تولیدات انحصاری شود. این قراردادها انحصارات را بوجود آورد و چون این انحصارات فقط در داخل کشور بود به آنها انحصارات داخلی میگفتند. ولی حالا که چند کشور دارای سرمایه‌های بزرگ اضافی هستند و میخواهند این سرمایه‌ها را به خارج صادر کنند باید قراردادهایی بین خود بنویسند و طبق آن قراردادها بازارهای دنیا را بین خود تقسیم کنند. قیمت کالاها را معین کنند و غیره. به این قراردادها، کارتلها و سندیکاهای جهانی یا بین‌المللی میگویند. بدین ترتیب کشورهای امپریالیستی انحصارات بین‌المللی را بوجود آوردند. چون این قراردادها بین سرمایه‌داران بزرگ يك کشور نبوده که انحصارات داخلی را بوجود بیاورد، بلکه



بین سرمایه‌داران بزرگ چند کشور امپریالیستی بود. بنابراین وقتی چند کشور امپریالیستی بخواهند سرمایه‌های اضافی‌شان را به‌خارج صادر کنند، قراردادهایی بین چند کشور بسته می‌شود. و بوسیله این قراردادهای جهانی، انحصارات جهانی بوجود می‌آیند چیزی که معلوم است، کشورهای امپریالیستی هر کدام می‌خواهد بازارهای بهتر و بیشتری بدست آورند و سر همین مسئله بین آنها مبارزه در می‌گیرد. ولی این مسئله هم اینطور حل می‌شود



که هر کی گردن کلفت‌تر و زورش بیشتر است سهم بیشتری ببرد. البته گردن کلفت‌تر بودن بستگی به مقدار سرمایه اضافی هر کشور امپریالیستی دارد.

خلاصه اینطوری دنیا بین کشورهای امپریالیستی تقسیم شد. حالا يك چیزی بگویم بخندی، و آن اینکه آنها که تمام دنیا را بین خود طبق قراردادهایی تقسیم کرده بودند، میگفتند مابه‌خاطر اینکه دنیا به جنگ کشیده نشود این قراردادها یعنی کارتلها و سندیکاها و تراستها را بستیم و دنیا را بین خود تقسیم کردیم!

واقعاً خنده‌دار است. اینها خیال میکنند که جنگ فقط بین چند کشور امپریالیستی ممکن است بوجود بیاید. خب این درست است که کشورهای امپریالیستی همه دارای سرمایه‌های بزرگ اضافی هستند و اگر بین آنها بوسیله قراردادها سازش نشود دنیا به جنگ کشیده میشود. ولی این سازش بر سر تقسیم دنیا هم باعث از بین رفتن جنگ نمیگردد. چون اولاً این سازش موقتی است. ثانیاً زمانی جنگ ریشه‌کن میگردد که در دنیا طبقه سرمایه‌دار از بین برود یعنی اینکه همه، زندگی یکسانی داشته باشند.

نه اینکه تعدادی سرمایه‌دار تمام ثروت دنیا را جمع کرده و دارای همه چیز بوده و بهترین زندگی را داشته باشند و بقیه مردم دنیا بخصوص طبقه کارگر برای آنها کار کنند و در زندگی هیچ چیز جز زنجیرهایی که سرمایه‌داران بدست و پاهای آنها بسته‌اند، نداشته باشند.

در واقع باید بگویم که دو نوع جنگ وجود دارد؛ یکی جنگ‌های امپریالیستی و تجاوزگرانه است و دیگری جنگهای عادلانه و رهایی‌بخش می‌باشد. که در این جنگها زحمتکشان برای رهایی یافتن از زنجیرهای سرمایه‌داران، به مبارزه برمی‌خیزند. جنگهای امپریالیستی بین سرمایه‌مداران دنیا صورت می‌گیرد که به خاطر منافع خودشان دنیا را به خون و آتش می‌کشند؛ ولی جنگهای عادلانه و رهایی‌بخش، بین تمام زحمتکشان برهبری طبقه کارگر و سرمایه‌داران است که ضربه‌های کشنده‌ای به سرمایه‌داران دنیا وارد می‌کند.

آنچه که این جنگها برای مردم دنیا به‌سوغاتی می‌آورند، فقر و گرسنگی و بیماری می‌باشد. البته جنگهای امپریالیستی برای امپریالیستها هم ضررهای زیادی دارد. برای این که در نتیجه این جنگها، کارگران و کلیه زحمتکشان که

شدیداً زیر فشار فقر و گرسنگی و استثمار قرار خواهند گرفت، آگاه تر می‌شوند؛ علاوه بر این خود کشورهای امپریالیستی، چون مشغول جنگ هستند، زنجیر اسارت و استثمارشان در بعضی از کشورهایی که زیر چنگ آنهاست، شل می‌شود؛ این است که مردم این کشورها فرصت را غنیمت شمرده و دست به جنگهای رهایی‌بخش می‌زنند تا زنجیرهای امپریالیسم را پاره پاره کنند.

مرد گفت: «چند لحظه پیش گفتی که سازش بین کشورهای امپریالیستی موقتی است. چرا؟»

پرنده گفت: «میدانی؟ ابزار تولید روز به روز تکامل می‌یابند. کشورهای سرمایه‌داری روز به روز رشد میکنند. سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی روز به روز احتیاجشان به مواد اولیه (خام) بیشتر میشود. بعنوان مثال چند سرمایه‌دار بزرگ از يك کشور امپریالیستی را در نظر بگیرید که در چند کشور دارای کارخانه‌های پارچه‌بافی هستند. میدانیم که روز به روز سرمایه‌شان زیادتر میشود. بنابراین کارخانجات آنها بمرور زمان به مواد بیشتری احتیاج پیدا میکنند. خوب. مواد اولیه کارخانه‌های پارچه‌بافی چیست؟ پنبه. پس کارخانه‌های پارچه‌بافی این چند سرمایه‌دار بزرگ، روز به روز به پنبه‌ی بیشتر نیازمند میشوند. همین طور سرمایه‌داران کشورهای دیگر هم که دارای کارخانجات پارچه‌بافی هستند مرتب به پنبه‌ی بیشتری احتیاج پیدا میکنند. چون آنها هم رشد کرده و سرمایه‌هایشان زیاد میشود. این است که صاحبان کارخانه‌های پارچه‌بافی در دنیا، بر سر بدست آوردن مواد اولیه‌ی بیشتر، با یکدیگر دست به مبارزه می‌زنند. من مثال را در مورد پارچه‌بافی زدم. ولی میتوان این مثال را در تمام رشته‌های صنعت زد. از طرف دیگر، در اثر مرور زمان، کشورهایی که سالها پیش هنوز به آن حد از تکامل نرسیده بودند که بتوانند سرمایه خارج کنند، تکامل یافته، و خود يك قدرت امپریالیستی شده و میخواهد سرمایه‌های اضافی‌اش را به خارج صادر کنند. بنابراین می‌خواهند تقسیم دنیا از نو صورت بگیرد که سهمی هم به آنها برسد.

همین طور پیش می‌آید، هنگام تقسیم جهان کشوری سرمایه‌ اضافی‌اش از بقیه‌ کشورها کمتر بوده و سهم کمتری گیرشان آمده، ولی بعدها قوی‌تر شده و سرمایه‌ی اضافی بزرگی بدست بیاورد. مسلماً در چنین موقعی میخواهد

که تقسیم دنیا از نو صورت بگیرد. چون طبق تقسیمات قبلی به علت اینکه از بقیه کشورها ضعیفتر بوده، سهم کمتری نصیبش شده است. بله همه‌ی اینها باعث می‌شود دنیا به جنگ و خون کشیده بشود. جنگ بین کشورهای امپریالیستی.

در این جنگ‌ها سرمایه‌داران، کارگران را به بهانه‌ی جنگ، بیش از حد به کارمیکشند تا مرتب اسلحه و فشنگ و مهمات دیگر وسایل جنگی و پوشاک تولید کنند.

مرد گفت: «وقتی بین چند دولت بر سر تقسیم جهان جنگ در می‌گیرد، آنها به مردم چه می‌گویند؟»

پرنده گفت: «آنها برای فریب مردم و برای اینکه سربازها را به جنگ بفرستند می‌گویند بخاطر دفاع از وطن مبارزه می‌کنیم. یا می‌گویند چون فلان کشور به فلان کشور حمله کرده است؛ ما هم باید از فلان کشور حمایت کنیم. و از اینجور کلکها.»

مرد گفت: «حالا متوجه شدم چرا تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری از بین نرود صلح برقرار نمی‌شود.»

پرنده گفت: «کشورهای امپریالیستی برای بدست آوردن سرزمین‌های بیشتر و بهتر سرانجام جنگ‌های بزرگ و وحشتناکی بوجود می‌آورند. از این گذشته خنده‌آور است در زمانی که اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد، زمانی که استثمار بطور وحشیانه‌ای صورت می‌گیرد از صلح و آرامش صحبت کنیم. بله دوست عزیز تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری برقرار باشد، اختلاف طبقاتی، فقر و گرسنگی هست و کشورهای امپریالیستی برای بدست آوردن کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره‌ی بیشتر جنگهای خونین براه می‌اندازد.»

مرد پرسید: «مستعمره و نیمه مستعمره یعنی چه؟»

پرنده گفت: «مستعمره کشوری است که بطور مستقیم در دست سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی است. کشوری که مستعمره است هیچگونه استقلالی ندارد. بطوریکه حتی امپریالیسم بطور علنی در آنجا نیروهای نظامی پیاده می‌کند اما کشور نیمه مستعمره کشوری است که به اصطلاح و در ظاهر دارای استقلال است؛ یعنی اینکه خودش يك شاه یا يك رئیس جمهور دارد،

ولی از لحاظ سیاسی و اقتصادی به امپریالیسم وابسته می‌باشد. بطوریکه باید تمام خوراک و پوشاک و لوازم صنعتی را از کشوری که به آن وابسته است وارد کند ناگفته نماند که شاه یا رئیس جمهور در کشور نیمه‌مستعمره دست نشانده و نوکر امپریالیسم می‌باشد. سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی در کشورهای نیمه‌مستعمره سرمایه‌گذاری کرده و با کمک سرمایه‌داران داخلی یعنی در واقع با کمک نوکرهایشان، آن سرزمین را غارت میکنند در ضمن به بهانه کارشناس نظامی مستشاران نظامی به کشورهای نیمه‌مستعمره می‌فرستند.»



مرد گفت: «میدانیم که دیگر خسته شده‌ای و می‌خواهی بروی. ولی قبل از اینکه بروی باید بگویم با آن چیزهایی که تو راجع به امپریالیسم گفتی، من دیگر باید قید آزادی را بزنم. چون امپریالیستها آنقدر زورشان زیاد است که هیچ وقت کارگران نمی‌توانند آنها را نابود کنند.»

پرنده گفت: «هرگز من چنین چیزی را نگفتم. من گفتم وقتی سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم رسید دیگر زمان نابودیش رسیده است. من گفتم امپریالیسم آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری است.»

مرد گفت: «همین طور به این سادگی؟»

پرنده گفت: «نه بابا! ببین، من چند سوال میکنم، تو جواب بده. قدرت

سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی در چیست؟»

مرد گفت: «در سرمایه‌ی اضافی.»

پرنده گفت: «سرمایه‌ی اضافی چیست؟»

مرد گفت: «خب معلوم است دیگر. وقتی سرمایه‌داران بزرگ در کشور خود از طریق استثمار کردن کارگران سرمایه‌های بزرگی بدست آورند نمی‌توانند همه آنها را در داخل کشور بکار بیندازند. بنابراین قسمت کوچکی از سرمایه را در داخل کشور بکار انداخته و بقیه را که اضافی است به‌خارج صادر می‌کنند.»

پرنده گفت: «این سرمایه‌ها از کجا آمده؟»

مرد گفت: «از کار کارگران.»

پرنده گفت: «سرمایه‌ی اضافی هم وقتی به‌خارج صادر شد، بوسیله کار

کارگران روزبه‌روز زیادتر میشود. درست است؟»

مرد گفت: «بله.»

پرنده گفت: «بنابراین این کارگران هستند که از دسترنج آنها سرمایه‌داران قوی میشوند. اگر کارگران آگاه شوند آنها دیگر قوی نخواهند بود.»

مرد گفت: «ولی تو گفتی ارتش و پلیس در خدمت امپریالیسم است.

آنها تانک، تفنگ، بمب، نارنجک، فانتوم و خیلی وسایل جنگی دیگر دارند.»

پرنده گفت: «تانک را چه کسی میسازد؟»

مرد گفت: «کارگر.»

پرنده گفت: «تفنگ را چه کسی میسازد؟»

مرد گفت: «کارگر.»

پرنده گفت: «فانتوم و بمب و نارنجک را هم کارگر میسازد. تو انگشت

روی هر چه بگذاری آن را کارگر ساخته است. میبینی؟ سرمایه‌دار بدون

کارگر نابود است. خب اگر کارگران علت تمام دردهای خود را پیدا کنند، اگر

آنها بدانند که چه دنیای زیبایی در انتظار آنهاست، اگر آنها بدانند که علت

جنگهایی که دنیا را به‌آتش کشیده و میلیونها نفر را به‌خاک و خون می‌کشد

وجود اختلاف بین کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم دنیاست، اگر آنها



علت بیکاری و علت خیلی چیزهای دیگر را بدانند، کارخانه‌ها را ترك کرده و به مبارزه با امپریالیسم یا بهتر بگویم سیستم پوسیده‌ی سرمایه‌داری برمی‌خیزند. وقتی کارگران کارخانه‌ها را ترك کنند کارخانه‌ها می‌خواهد، و وقتی کارخانه‌ها بخوابد یعنی سرمایه‌ها می‌خواهد، وقتی سرمایه‌ها بخوابد سرمایه‌داران روز به روز ضعیف‌تر میشوند. بعلاوه آنها نمیتوانند زیاد در برابر نیروی کارگران مقاومت کنند و سرانجام با شکست روبرو میشوند.»

مرد گفت: «چیزی که برای من هنوز حل نشده این است که چرا می‌گویی امپریالیسم آخرین مرحله‌ای سرمایه‌داری است.»

پرنده گفت: «علت‌های زیادی دارد.»

۱- وقتی سرمایه‌داری پا به آخرین مرحله‌اش امپریالیسم گذاشت، سرمایه‌دارن کشورهای امپریالیستی کشورهای زیادی را تصرف میکنند. این کشورها بصورت مستعمره و یا بصورت نیمه مستعمره در می‌آیند. مردم این کشورها از دهقانان گرفته تا کارگر بطرز وحشیانه‌ای استثمار میشوند. هر اعتراض کوچک آنها را با گلوله جواب میدهند. تمام منابع ثروت آنها از معادن مس گرفته تا معادن طلا و نفت و غیره را به غارت میبرند. و در عوض مشتی خرافات به آنها میدهند تا با خیال آسوده‌تری به استثمار خود ادامه دهند. مسلم است در این کشورها فقر و گرسنگی و بیکاری و بیماری شدت مییابد و در نتیجه آنها نسبت به امپریالیسم که آخرین مرحله سرمایه‌داری است نفرت و دشمنی سختی پیدا میکنند و میل مبارزه در آنها ایجاد میشود.

۲- وقتی اختلاف و دشمنی بین کشورهای امپریالیستی بر سر بدست آوردن بازارهای جهانی و مواد اولیه بیشتر به جنگ می‌کشد، این جنگها، فشار فقر و گرسنگی را بر طبقه‌ی کارگر بیشتر میکند. جنگهای امپریالیستی کارگران را آگاه و انقلابهای کارگری را در سطح جهان زیاد میکند. بعنوان نمونه بعد از جنگ جهانی اول که به علت دیر رسیدن آلمان بر سر تقسیم دنیا بوجود آمد، انقلاب بزرگ شوروی بوقوع پیوست.

همین‌طور جنگ دوم جهانی نیز انقلابات کارگری و ضد امپریالیستی را دامن زد. بطوریکه بیش از يك چهارم جمعیت دنیازنجیرها را که امپریالیسم به دست‌ها و پاهاى آنها بسته بود، پاره کرده و رهایی پیدا کردند. بطور کلی جنگهای امپریالیستی همیشه بوجود می‌آیند. حال چه امپریالیست‌ها بخواهند و چه نخواهند. تاریخ هم ثابت کرده است که این جنگها مرگ سرمایه‌داری را نزدیک میکند.

۳- اختلاف بین کارگران و سرمایه‌داران در اثر استثمار شدید و سرکوب شدن بوسیله پلیس شدت یافته و دشمنی و نفرت کارگران نسبت به سرمایه‌داران بیش از پیش میشود.

شدید شدن این سه اختلاف، نشانه‌ی این است که عمر سرمایه‌داری به آخر رسیده است.»



مرد گفت: «وقتی این سه اختلاف شدید شد، سرمایه‌داری خود به‌خود نابود میشود؟»

پرنده گفت: «مسئله این است که شدت یافتن این سه اختلاف نشانه‌ی نزدیک شدن انقلابهای کارگری برای نابود کردن سرمایه‌داری و جانشین ساختن حکومت کارگری و یا بهتر بگویم سوسیالیسم (مرحله اول کمونیسم) است. مسلم است که تا تمام مردم بهره‌بری طبقه‌ی کارگر انقلاب نکنند، نمیتوانند نظام سرمایه‌داری را در کشورشان ریشه‌کن کنند.»

مرد گفت: «آیا این امکان دارد که در تمام دنیا به‌یکباره سیستم سرمایه‌داری توسط انقلابهای کارگری نابود شده و سوسیالیسم (مرحله اول کمونیسم) جای آنرا بگیرد؟»

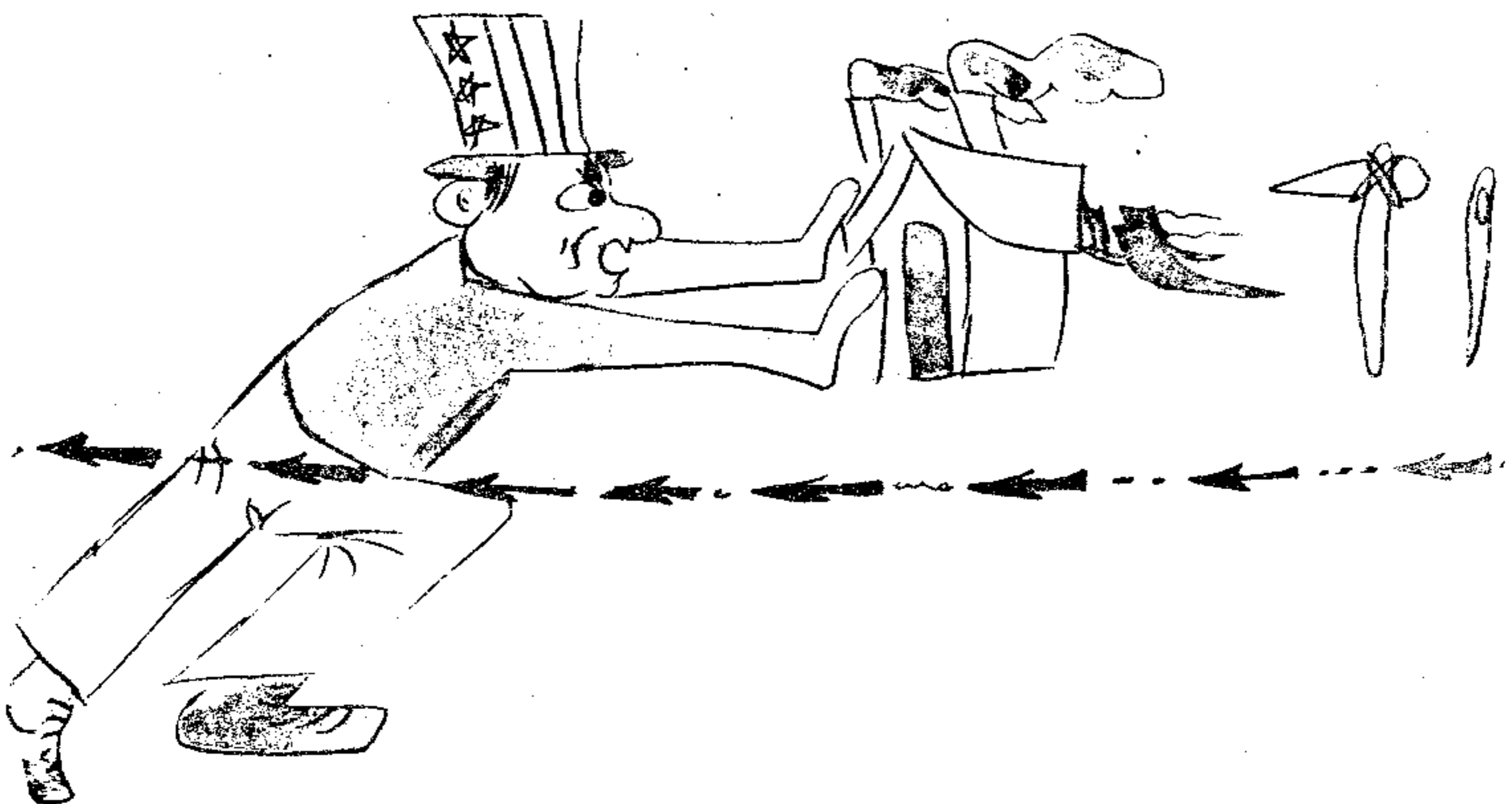
پرنده خندید و گفت: «تو مثل اینکه خیلی عجله داری. اگر چنین امکانی وجود داشت بعد از جنگ جهانی اول که در شوروی انقلاب سوسیالیستی صورت گرفت، مردم تمام دنیا به‌رهبری طبقه کارگر، برای از بین بردن سرمایه‌داری دست به انقلاب میزدند. انقلابهای کارگری و رهایی‌بخش به‌تدریج در کشورهای مختلف دنیا صورت می‌گیرد.»

07



مرد گفت: «يك سوال ديگر هم دارم كه آخرين سوالم مي باشد و آن اينكه آيا امپرياليسم با پيشرفت علم و صنعت موافق است يا نه؟»

پرنده گفت: «تا زمانيكه سرمايه داري به مرحله ي آخرش امپرياليسم نرسيده و رقابت آزاد وجود داشته، هر سرمايه دار تلاش ميكرد كالایش بهتر از ديگر باشد تا بتواند آنرا پراحت تر و گرانتر بفروشد. بخاطر همين با پيشرفت صنايع، مخالف نبودند ولي به محض اينكه سرمايه داري پا به آخرين مرحله اش امپرياليسم گذاشت، سرمايه دارن بزرگ كه بيشتر توليدات توسط آنها انجام ميگرفت به اين نتيجه رسيدند كه با هم سازش کرده و بوسيله ي كارتل ها و سندیکاها و تراستها توليد را فقط منحصر به خود يعني انحصاری كنند. خب وقتی توليد کالاها انحصاری شد آنها ديگر به ميل خود قيمت ها را هر چقدر دلشان ميخواست بالا ميبردند. يعني همانطور كه قبلاً گفتم قرارداد می بستند كه هيچكدام از سرمايه داران حق ندارد كالایش، را از ديگري ارزانتر بفروشد. اينجاست كه چون سرمايه داران ميتوانند قيمت کالاها را بالا نگه دارند احتياجي به پيشرفت صنايع ندارند و حتى بخاطر اينكه مبدا تكامل ابزار توليد عمر آنها را کوتاه كند با پيشرفت صنايع به مخالفت برميخيزند. بنا بر اين امپرياليسم سدي در مقابل پيشرفت و تكامل. البته پر واضح است كه



هیچ نیرویی نمیتواند برای همیشه مانع رشد جامعه و پیشرفت علم و صنعت شود.

این است که امپریالیسم مانند مار هزار سر انگلی است که در حال مرگ میباشد.»

نیمه‌های شب بود. پرنده و مرد هر دو خسته شده بودند. پرنده گفت: «چیزهایی که من راجع به امپریالیسم گفتم پایه‌ای بود و تو را آماده میکند که در این مورد مطالعات بیشتری بکنی. نیمه شب است. تو خوابت گرفته، من هم باید بروم؛ فردا بیا آنسوی جنگل روی تپه تا کتاب جالبی به تو امانت بدهم.»

مرد خوشحال شد و قول داد که فردا به آنسوی جنگل برود. آنگاه به یکدیگر شب‌بخیر گفتند و پرنده پرید و در سیاهی شب گم شد.

آذرماه ۱۳۵۸

از این نویسنده تاکنون منتشر شده است:

برای نوجوانان	ماتریالیسم دیالیتیک
برای نوجوانان	ماتریالیسم تاریخی
برای نوجوانان	فلسفه
برای نوجوانان	امپریالیسم
برای نوجوانان	قصه ستاره کوچک سرخ
برای کودکان و نوجوانان	قصه بهشت برای تو، زندگی برای ما



انتشارات ارمغان
خیابان انقلاب، فروردین

۴۵ ریال